Irana Esperanto-Asocio انجمن اسپرانتوی ایران

پیام سبزاندیشان

فصل‌نامه فرهنگی دو زبانه‌ی فارسی و اسپرانتو ـ دوره دوم، شماره ۱۰، تابستان ۹۳

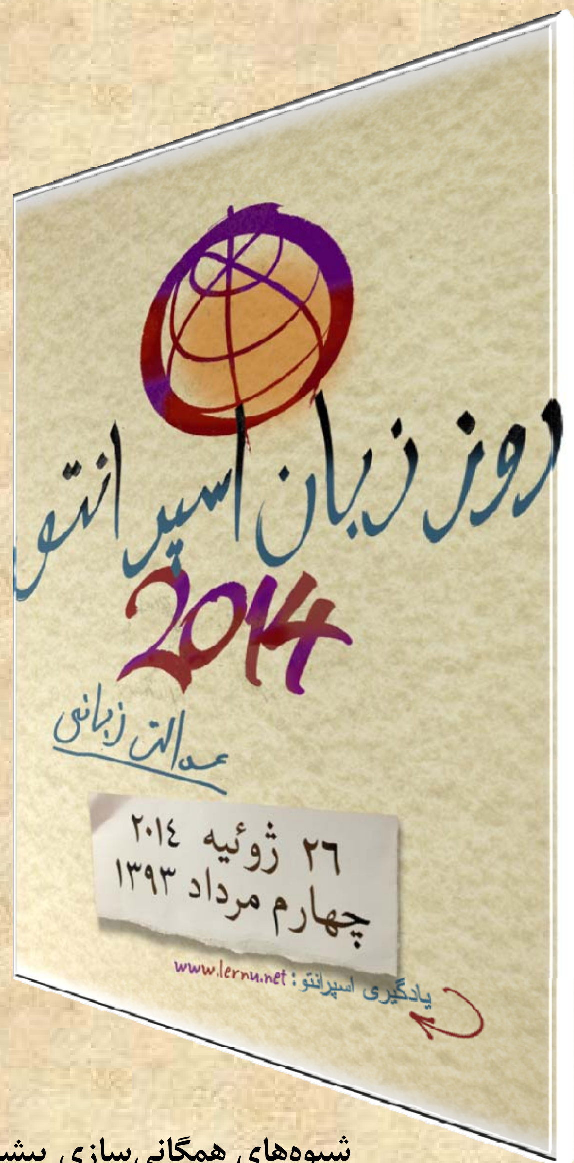


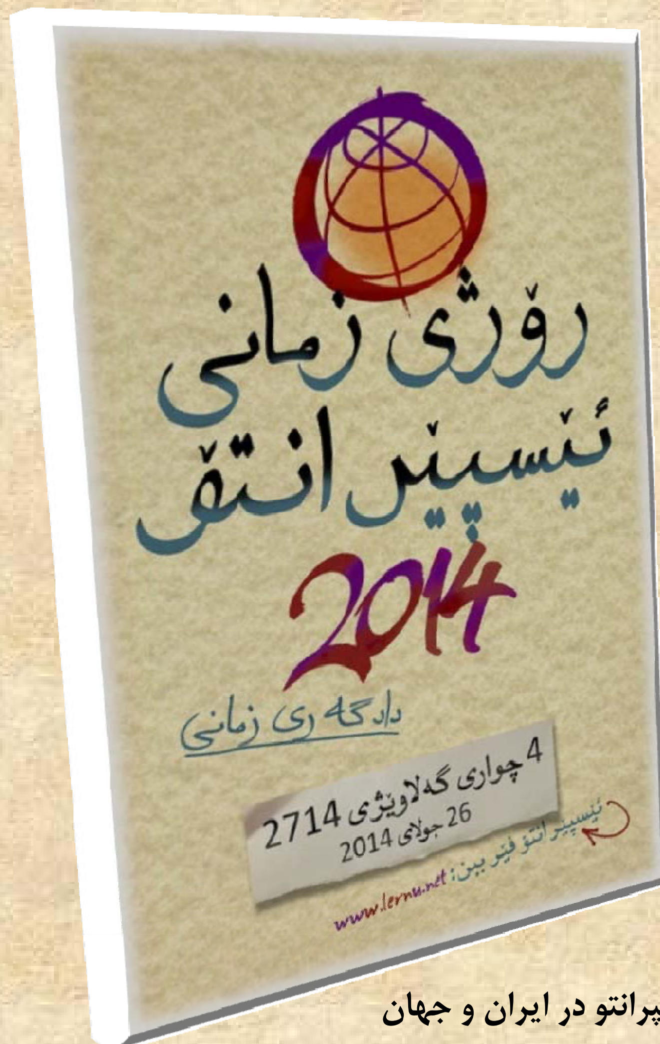
وبلاگ‌های کتاب‌شناسی اسپرانتو
و پانزده دسامبر راه‌اندازی شد



تازه‌های اسپرانتو در ایران

اسپرانتو ۱۲۷ ساله شد!





شیوه‌های همگانی‌سازی پیشبرد اسپرانتو در ایران و جهان

به نام خداوند جان و خرد



پیام سبزاندیشان

فصل‌نامه‌ی پژوهشی ـ فرهنگی دو زبانه‌ی فارسی و اسپرانتو

دوره دوم، شماره ۱۰، تابستان۱۳۹۳

شماره استاندارد بین‌المللی: ISSN ۱۷۲۸-۶۱۷٤

تاریخ انتشار نخستین شماره: پاییز ۱۳۸۱

گرافیک وحروفچینی: سبزاندیشان

نشانی‌ها:

پایگاه اینترنتی: www.espero.ir
پست الکترونیک: info@espero.ir

همکاران تحریریه این شماره

- غلامرضا آذرهوشنگ
- احمد اکبری
- فاطمه حاجی صولت
- امید روحانیان
- نادر زندی
- حمزه شفیعی
- فرشیده عربشاهی
- سیمین عمرانی
- منیره فهمی
- شلر کریمی
- Herman Deceŭninck

در این شماره می‌خوانید:

اگر زامنهوف نبود

گردآوری و تالیف: ف. حاجی صولت

اگر زامنهوف نبود چه اتفاقی می‌افتاد؟ اگر اصولا زبان اسپرانتو ساخته نشده بود، چه وضعیتی پیش می‌آمد؟ آیا تا به‌حال به این مساله فکر کرده‌اید؟ آیا اسپرانتو یا هر زبان واحد دیگر نیاز زمانه بوده یا صرفا اتوپیای جوانی که بدون توجه به هیچ‌گونه نیازی و صرفا برای پرکردن اوقات فراغت به ذهن جوانی رسیده و اگر هم به این فکر نمی‌افتاد، آیا تفاوتی می‌کرد؟ چرا چندین و چند زبان دیگر بین‌المللی هم ابداع شده‌اند؟ آیا ضرورتی در پس این افکار و اقدامات وجود داشته و دارد یا خیر؟

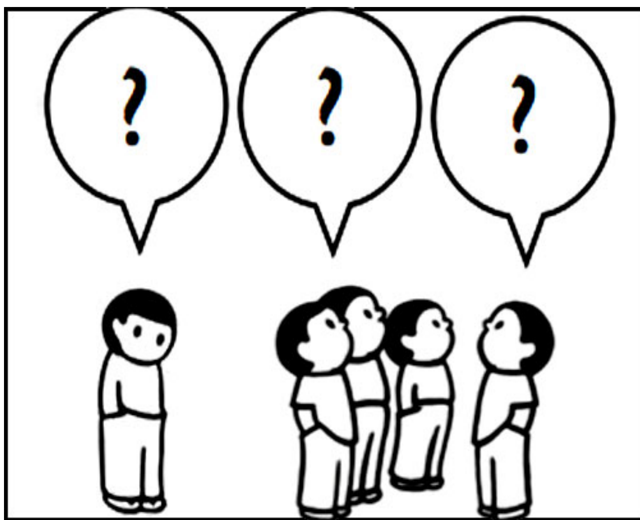
در شماره گذشته مقاله‌ای با عنوان "اگر زامنهوف بودم"، متن سخنرانی مهندس احمدرضا ممدوحی به مناسبت زادروز خالق زبان اسپرانتو دکتر زامنهوف (۱۵ دسامبر) در سرامحله‌ی اکباتان به چاپ رسید. اینک به مقابله‌ای دیگرگونه در این ارتباط، نوشته مهندس ف. حاجی صولت می‌پردازیم.

اگر زامنهوف نبود، اگر در زمان تولد و زندگی زامنهوف در لهستان، برخوردهای بسیار و رنج‌آور وجود نداشت که این نوجوان را به فکر چاره بیندازد، اگر او به چندین زبان مسلط نبود، و... اکنون چه وضعیتی حاکم بود؟ شاید ما دور هم جمع نشده بودیم، ولی حتما کسان دیگری بودند، و شاید ما هم در میان آن‌ها بودیم!

اگر در نظر داشته و قبول داشته باشیم که "نیاز مادر اختراع است" به احتمال زیاد، تا به حال مرد یا زنی دیگر به ابداع زبانی جدید با هدف استفاده به‌عنوان زبان واحد، دست زده بود، تا همه بتوانند در زمان حاضر با هزینه ها و مشکلات کم‌تر، با یکدیگر ارتباط برقرار کنند، از اشتباهات ترجمه، که گاهی واقعا مساله آفرین می شوند، دوری کنند، دستور عمل پزشکان و مقررات را بدون اشتباه و بدون نیاز به مترجم و مفسر، بفهمند، آسوده‌تر سفر کنند و در اتحادیه اروپایی برای نقل مکان و تغییر مکان زندگی، مشکل کمتری داشته باشند و... به عبارت دیگر **زبان واحد ارتباطی، نیاز زمان ماست!**

زندگی با نگاه "سبز" اکنون یک نگرش پیشرو در بسیاری زمینه های زندگی جدید از سوی کسانی که به اهمیت صرفه‌جویی در مصرف منابع، آلودگی کم‌تر محیط زیست و... می‌اندیشند به‌شمار می‌رود. و زبان اسپرانتو، زبان "سبز" به‌شمار می‌رود، زبانی که با مصرف انرژی و زمان کم‌تر، انسان را به هدف استفاده زبانی می‌رساند.

اینک این ضرورت، به زبان و نوشتار بسیاری از متفکرین و محققین، به ویژه در اروپا، راه پیدا کرده‌است؛ کسانی که تنها به مساله، از زاویه هزینه های مرتبط با ترجمه و چند زبانی نپرداخته‌اند. این صدا به ویژه در اروپا شنیده می‌شود، شاید به این دلیل که از سال‌ها پیش در قاره سبز، اتحادیه‌ای از کشورهایشان تشکیل داده اند تا در دنیای



فردا با قدرت بیش‌تری ظاهرشوند و بازیگر قوی‌تری در صحنه بین‌المللی باشند و اکنون برای تحقق این برنامه با مشکلاتی روبرو هستند که باید به حل آن‌ها بپردازند. این صدا یا اشاره به این ضرورت زمان ما، متاسفانه از قاره‌های دیگر به گوش نمی‌رسد، یا چندان رسا نیست. برخی از این اظهار نظرها، که از سوی افراد غیر اسپرانتیست ابراز شده، با نقل به مضمون و خلاصه شده در این‌جا می‌بینید:

اتحادیه اروپا در اندیشه زبان دوم

اعضای اتحادیه اروپا معتقدند که زبان های دیگری به غیر از انگلیسی هم باید پا به میدان بگذارند و مورد استفاده قرار گیرند.

از مدت‌ها پیش برخورداری اتحادیه اروپا از زبان واحد به یکی از دغدغه‌های درون سازمانی این اتحادیه تبدیل شده، به گونه‌ای که برخی از نشست های داخلی به این موضوع اختصاص پیدا کرده است.

اتحادیه اروپا درتاریخ اول ماه می سال ۲۰۰۴ میلادی با پذیرش ۱۰ عضو جدید به ارگانی متشکل از ۲۵ کشور تبدیل شد و پس از آن با پیوستن رومانی و بلغارستان این تعداد به ۲۷ کشور رسید.

این نشست ها مستلزم صرف هزینه های مختلفی است که از آن جمله می توان به هزینه ترجمه متون و سخنرانی های مطرح شده در این نشست ها اشاره کرد.



بررسی های انجام شده تاکنون نشان می دهد که به طور متوسط سالانه ۹۰۰ میلیون یورو در گردهمایی‌های مختلف اتحادیه اروپا صرف هزینه ترجمه زبان های گوناگون به یکدیگر می‌شود.

مقر اصلی اتحادیه اروپا روزانه به‌طور متوسط شاهد ۵۰ تا ۶۰ نشست گوناگون است که این نشست‌ها توسط ۸۰۰ مترجم به ۲۱ زبان ترجمه می‌شوند. این در حالی است که اگر ترکیبات زبانی را درنظر بگیریم، این رقم به ۵۰۰ زبان می‌رسد.

آمار نشان می‌دهد که ۱۳۰۰ مترجم در ادارات مختلف اتحادیه اروپا به طور متوسط سالانه ۱/۵ میلیون صفحه متن کتبی ترجمه می‌کنند که پیش‌بینی می‌شود این رقم در سال آینده میلادی بالغ بر ۲/۵ میلیون صفحه شود.

اکنون فشار کاری این مسئله، مقامات اتحادیه اروپا را برای تعیین یک زبان واحد به فکر فرو برده است. مساله زبان در ادارات اتحادیه اروپا به‌عنوان تنها بازتاب مشکل زبان در گستره جامعه چند صد میلیونی اروپاست.

تاریخ نشان داده است که حکومت های غالب همواره سعی کرده‌اند تا زبان ملی خود را نه تنها به زبان رسمی پهنه اروپا، بلکه حتی به فراتر از آن نیز تبدیل کنند که از آن جمله می‌توان به زبان های اداری یا به تعبیری، زبان های استعماری فرانسه و انگلیسی در آفریقا و آسیا اشاره کرد.

در حالی که تا اواسط قرن ۱۹ میلادی، زبان رسمی روشنفکران و محققان اروپا، فرانسوی بود تا اواسط قرن ۲۰، انگلیسی زبان اول فراملیتی اروپا به شمار می آمد. اما با استقرار رسمی اتحادیه اروپا، سه زبان انگلیسی، آلمانی و فرانسه به‌عنوان زبان‌های اول این اتحادیه تعیین شدند، اما این مشکل هم‌چنان در پهنه جامعه اروپا به قوت خود باقی است.

این در حالی است که زبان آلمانی در شمار زیادی از کشورهای اروپایی متداول بوده و گاه از به‌کارگیری این زبان سخن به میان آمده است.

پرفسور گریم ریپر از قضات سابق دیوان عالی کشور آلمان و از نظریه‌پردازان به‌نام در زمینه حقوق دموکراتیک معتقد است که تا زمانی که زبان واحد برگستره اروپا حاکم نشود، استقرار اروپای واحد غیرممکن و دست نیافتنی است.

وی با اشاره به نشست‌های پارلمان اروپا خاطرنشان می کند که نمایندگان اروپا هیچ گاه نمی توانند به‌طور مستقیم با یکدیگر به گفتگو بنشینند و باید سخنان آن‌ها به زبان‌های مختلف ترجمه شود.

آگاهان سیاسی براین باورند که یکی از مشکلات پیش روی وحدت اروپا، مشکل چند زبانی است. اگرچه وجود یک فرهنگ شکوفا با رشد زبان های گوناگون همراه است، اما هیچ مجمع بزرگ دموکراتیکی بدون داشتن زبانی واحد نمی‌تواند به قدرت بزرگی تبدیل شود.

خلاصه آن که وحدت زبانی می تواند از بسیاری از مشکلات اداری و سیاسی و اطلاعاتی جامعه اروپا بکاهد. اگرچه تا برقراری ایالات متحده اروپا، راه درازی در پیش است، اما اگر به‌راستی چنین کاری مد نظر اکثریت اروپاییان باشد، مسأله زبان درکنار عنصرهای اقتصادی و سیاسی از مهم‌ترین عوامل این وحدت خواهد بود.

روزنامه وست دویچلند ۲ فوریه ۲۰۰۹/ ترجمه: شقایق لامع زاده

دویچه وله فارسی / ایران / اجتماعی

مسئله زبان در اتحادیه اروپا

تاریخ: ۲۰۰۴/۱۲/۷

با پذیرش ده عضو جدید در ماه مه سال جاری، اتحادیه اروپا سالانه باید ۹۰۰ میلیون یورو صرف ترجمه زبان‌های گوناگون به یکدیگر کند. چندی پیش روزنامه نگاری به‌شوخی نوشته بود اگر هر شهروند اروپایی یک فنجان قهوه کم‌تر بخورد، مبلغ ترجمه‌های یادشده، جمع آوری شده است ولی آیا این مبلغ به راستی لازم و ضروری است؟

همه روزه در بروکسل و خارج از آن از ۵۰ تا ۶۰ نشست گوناگون در اتحادیه اروپا برگزار می شود. این نشست ها توسط ۸۰۰ مترجم به ۲۱ زبان گردانده می‌شوند، ولی اگر ترکیبات زبانی را در نظر بگیریم، این رقم به ۵۰۰ زبان می‌رسد. منظور مثلا ترجمه از یونانی به انگلیسی، انگلیسی به فنلاندی، فنلاندی به یونانی و غیره است. به جز ترجمه شفاهی روزانه، در ادارات اتحادیه اروپا ۱۳۰۰ مترجم کار می کنند که سالانه حدود یک و نیم میلیون صفحه متن را کتبی ترجمه می کنند و این مقدار در سال آینده میلادی یک میلیون صفحه دیگر افزایش می یابد. فشار کاری به جایی رسیده است که دست‌اندرکاران اداری اتحادیه اروپا، تصمیم دارند بیش‌تر زبان‌های رسمی اتحادیه را به اصطلاح یکسویه کنند.

به عبارت بهتر، هر نماینده می تواند به زبان رسمی کشورش تکلم کند و مطمئن باشد که گفته‌ها و نوشته‌های او به زبان‌های دیگر ترجمه خواهد شد، ولی متن‌هایی که به انگلیسی، فرانسه و آلمانی هستند، به زبان های دیگر مثلا زبان مالتی ترجمه نمی‌شوند و نمایندگان مالت و قبرس و فنلاند و غیره، باید این متون را به یکی از آن سه زبان بخوانند و بفهمند. در آماری که در این خصوص گرفته شده، ۱۸ درصد از نمایندگان اعضای جدید اتحادیه، زبان دوم خود را انگلیسی، ۱۷ درصد فرانسه و ۱۶ درصد آلمانی اعلام کرده‌اند. با این وصف می‌توان انتظار داشت که انگلیسی با وجود مخالفت فرانسوی ها، زبان اول رسمی اتحادیه باقی بماند.

پروفسور گریم از قاضیان پیشین دیوان عالی کشور آلمان و نظریه‌پرداز در زمینه حقوق دمکراتیک، معتقد است که تا در گستره اروپا یک زبان واحد به‌عنوان زبان رسمی پذیرفته نشود، ایجاد و استقرار اروپای واحد ناممکن خواهد بود. گریم پارلمان اروپا را نمونه می‌آورد که در آن بحث و گفتگو هیچ گاه به‌صورت مستقیم انجام نمی شود: نماینده قبرسی سخنان خود را به زبان یونانی می گوید و نماینده مالتی به زبان خود پاسخ می‌دهد و هردوی آن‌ها باید سخن دیگری را به سه زبان اول که در بالا اشاره کردیم، بشنوند.

با ورود اعضای جدید، زبان آلمانی اهمیت بیش‌تری هم پیدا کرده است چون زبان دوم چند عضو جدید مانند لهستان و اسلواکی و جمهوری چک، در مدارس، آلمانی است. در این میان پیشنهاد نمایندگان انجمن‌های اسپرانتو اگرچه از واقعیت دور می نماید، ولی جالب و قابل تعمق است: آن‌ها می پرسند چرا نباید زبان اسپرانتو را زبان اداری اتحادیه قرار داد؟ اسپرانتو زبانی است که توسط یک چشم‌پزشک یهودی تبار لهستانی در سال ۱۸۸۷ اختراع شد و به آسان آموزی مشهور است.

از یک‌سو دفاع از حقوق خلق‌ها و ملیت‌های گوناگون، پشتیبانی از زبان های آنان را می طلبد، از سوی دیگر نمی توان از مسئولان اداری اتحادیه انتظار داشت که به ۵۰۰ ترکیب زبانی، مطلب ترجمه کنند. از یک سو یک فرهنگ بالنده با رشد زبان های گوناگون همراه است، از سوی دیگر هیچ مجمع بزرگ دمکراتیکی بدون داشتن زبانی واحد نمی‌تواند به قدرت بزرگی مبدل گردد.

نمونه امریکا را پیش رو داریم: در ایالات متحده امریکا یک شهروند می تواند به نقطه‌ای به فاصله ۴۰۰۰ کیلومتر مسافرت کند، بی آنکه با مشکل زبانی روبرو گردد. این مطلب تنها یک مثال روزمره ساده نیست. اگر مسئله را عمیقتر بررسی کنیم، می‌بینیم که وحدت زبانی از بسیاری از مشکلات اداری و سیاسی و اطلاعاتی در امریکا کاسته است. اگرچه تا برقراری ایالات متحده اروپا راه درازی در پیش است، ولی اگر به راستی چنین کاری مد نظر اکثریت اروپاییان باشد، مسئله زبان در کنار عنصرهای اقتصادی و سیاسی، از مهمترین عوامل این وحدت خواهد بود.

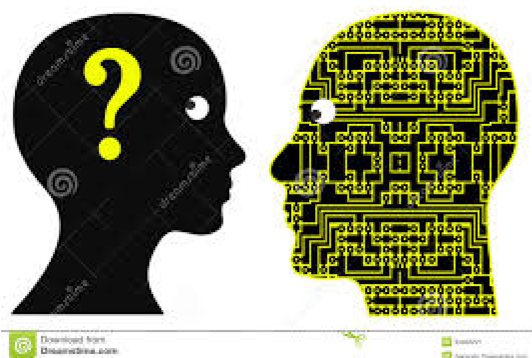
* ... ما می بینیم که چگونه گسترش بازار، نیاز به آموختن زبان جدید در کنار زبان قدیمی، را به‌وجود می‌آورد تا بحث و مذاکره میان تامین کنندگان و خریداران جدید، امکان پذیر شود. در حالی که شرکت های چندملیتی، مرزهای جدید را گسترش می دهند، نیاز برای آموزش زبان جدید به کارکنان، به‌ویژه به مسئولین رده بالا، ایجاد می‌شود. به آن ترتیب می توان مشاهده کرد که نظام زبانی و به‌خصوص زبان کاری، چگونه بر استقرار یا

افزایش زبان میان گروه های انسانی، تاثیر عمیقی دارد. (۱)

* برای اتفاق افتادن واقعی مهاجرت نیروی کار، دولت ها موظف هستند موانع زبانی را از میان بردارند. (۲)
* ... بیش‌تر اروپاییان در مدارس، یک یا دو زبان دیگر، غیر از زبان خودشان را می آموزند. در اتحادیه اروپایی ۲۳ زبان رسمی وجود دارد تا مردم بتوانند قوانین و تصمیمات مهم را بفهمند.(۳)
* ... اتحادیه اروپایی چگونه خواهد توانست مساله چند زبانی خود را مدیریت کند؟ ۲۸ کشور اروپایی با ۲۳ زبان صحبت می کنند. برای گسترش بیش تر بیان عقاید، جانسون پیشنهاد می‌کند که هر کودک دست‌کم دو زبان خارجی را بیاموزد.(۴)
* ... وضعیت اجتماعی- روانی فرهنگی اتحادیه اروپایی که ارتباط زیادی با زبان دارد، چگونه خواهد بود؟ به عبارت دیگر، اگر نقطه نظرات سوءظن آمیز، به‌اضافه مناقشات فرهنگی و ملی موجود بین مردم اروپا را در نظر آوریم، زبان رسمی اتحادیه اروپایی فدرال چه خواهدبود؟ (۵)
* ... نظر مشترکی در مورد زبان واحد بین‌المللی که بتواند مفید باشد، وجود ندارد. در حالی که چندزبانی مورد استفاده در ارتباطات بین المللی شکایت بسیاری را به‌دلیل از دست دادن اطلاعات، هزینه ترجمه و تفسیر، به‌همراه داشته، دغدغه کسانی که در جستجوی ابزاری برای ممانعت از همگونی نظام حکومتی و فرهنگی هستند را از بین برده است. و با کسانی هم که تصور می کنند موانع زبانی، آن‌چنان که به‌نظر می‌رسد، جدی نیست، ارتباطی ندارد. (۶)
* تنها راه حل مشکل زبان اتحادیه اروپایی! اگر زبان واحد کاری وجود نداشته باشد، سازمان بین المللی، مشکل عملیاتی خواهد داشت. در حالی‌که ۲۰ زبان کاری وجود دارد، سبب سوء تفاهم ها و افزایش هزینه هایی که همچنان ناکافی است، می‌شود.

هر یک از۲۰ زبان کاری، چه انگلیسی، چه فرانسوی یا آلمانی، هر گاه به عنوان زبان کاری اعضای اتحادیه اروپایی انتخاب شود، اعضای اتحادیه اروپایی نخواهند توانست ارتباط آزادانه با یکدیگر داشته باشند. تا زمانی که این شرایط وجود داشته باشد، یکی شدن اعضای اتحادیه اروپایی اتفاق نخواهد افتاد. مساله زبان، اهمیت مرکزی برای گسترش دمکراتیک سیاست و اقتصاد اتحادیه اروپایی، و هم چنین برای همکاری اعضای اتحادیه اروپایی با کشورهای دیگر با هدف استقرار دنیایی با امنیت بیش‌تر دارد.(۷)

* ... پاپ بندیکت چگونه انتظار دارد که پیامش را با استفاده از زبانی ناشناخته، به جهان برساند.کارمند جدید دفتری پاپ از این بابت از خود سلب مسئولیت کرد، چرا که این پیام فقط به زبان‌های ایتالیایی و لاتین، فرستاده شد.(۸)
* هنگامی که زبان‌های زیادی در یک گردهمایی چندزبانه وجود داشته باشد که باید گفتگوها به آن‌ها ترجمه شود، لزوما باید به تفسیرها، اعتماد کرد. در این گونه موارد، از زبان های واسطه برای انتقال پیام ها به تمام حاضرین استفاده می‌شود. بیشتر اوقات در گردهمایی‌های اتحادیه اروپایی چنین شرایطی وجود دارد.(۹)
* براساس نظرسنجی که در سال ۲۰۱۰ صورت گرفت، ۱۹٪ مردم اروپا معتقد بودند که مشکلات پیش روی فراگیری زبان جدید، مساله مهمی برای کسانی است که مایل هستند به دیگر کشورهای اتحادیه اروپایی مهاجرت کنند. به همین دلیل مهاجرت به سمت کشورهایی جریان می‌یابد که مهاجر، زبان آن‌را می‌داند. (۱۰)
* تا ۲۰۱۰ بیش از ۱۲ زبان (اکنون ۲۳ زبان)، به‌عنوان زبان کشورهای پذیرفته شده در اتحادیه اروپایی وجود داشت. سازمان‌های قانونی اتحادیه، تاکید دارند که قوانین باید به همه زبان‌های رسمی همه اعضا، توزیع شوند، چرا که نمی توان از کسانی که قانونی را نمی فهمند، انتظار داشت که آنرا رعایت کنند.(۱۱)
* قانون جدید ترجمه برای زبان ایرلندی، بیش از ۶۷۷.۰۰۰ یورو در سال برای پارلمان اروپا، هزینه در بر دارد. (۱۲)







تازه‌های اسپرانتو در ایران

اصفهان: اولین گردهمایی اسپرانتودانان و معرفی این زبان چهارشنبه ۲۸ خرداد در نجف‌آباد اصفهان

از هفته گذشته طبق برنامه‌ریزی و هماهنگی‌هایی که با علاقه‌مندان و اسپرانتودانان شاهین شهری و اصفهانی داشتم روز چهارشنبه ۲۸ خرداد ساعت ۵ بعدازظهر روز گردهمایی جلوی شهرداری گلدشت نجف آباد جمع شدیم و به اتفاق آقای زرگری پور عازم محل گردهمایی شدیم.

گردهمایی با خواندن پیام آقای دکتر صیادپور رئیس انجمن اسپرانتو ایران توسط بنده و پیام آقای مهندس ممدوحی سرنماینده سازمان جهانی اسپرانتو در ایران توسط خواهر ایشان سرکار خانم بهجت ممدوحی شروع شد. سپس آقای زرگری پور شرحی از تاریخچه اسپرانتو و خاطرات خویش برای شرکت‌کنندگان بیان نمودند. سپس بنا به پیشنهاد بنده شرکت‌کنندگان به معرفی خود پرداخته و از نحوه آشنایی خود با زبان اسپرانتو مختصری بیان کردند.

آقای مهندس معماریان از اسپرانتیست‌های قدیمی اصفهان که قبلا به تدریس این زبان نیز پرداخته بودند و آقای سلطانی از اسپرانتیست های یزدی که در همایش شیراز نیز حضور یافته بودند از جمله میهمانان این جمع بودند. ۲ نفر نیز از اسپرانتودانان بومی (نجف آبادی) نیز در گردهمایی ما شرکت داشتند. در طول همایش از جمع با نوشیدنی و کیک و عصرانه آش پذیرایی گردید.

گزارش از فرشیده عربشاهی



گروه اسپرانتو در وایبر و واتس آپ

چندی قبل به منظور تبادل نظرات و اخبار درباره اسپرانتو در شبکه اجتماعی وایبر گروهی تحت عنوان "اسپرانتو" شکل یافت که رفته رفته با افزایش تعداد اعضا، به عرصه‌ای برای گفتگوی اسپرانتودانان و علاقه مندان به اسپرانتو در ایران تبدیل شد. یکی از پیشنهاداتی که در این گروه مطرح شد آموزش اسپرانتو از این طریق بود که با استقبال حاضرین در گروه مواجه شد و سرانجام تصمیم بر آن شد که هرشب از ساعت ۹ به مدت نیم ساعت دوره آموزش اسپرانتو در وایبر انجام پذیرد. این تجربه با موفقیت همراه بود و هر هفته یک درس از کتاب خودآموز اسپرانتو اثر **J.Cresswell** و **J. Hartley** به اعضای گروه آموزش داده می‌شود. هم اکنون در این گروه قریب به هفتادنفر شرکت دارند و از آنجا که گروه‌های وایبر حداکثر صدنفره است، ظرفیت پذیرش تنها سی نفر دیگر در این گروه وجود دارد. در صورت افزایش افراد و یا ورود متقاضیان جدید بایستی گروه جدیدی تشکیل گردد. گروه مشابهی نیز در واتس آپ شکل گرفته است که رفته رفته به تعداد اعضای آن افزوده می‌شود. در این گروه‌ها، علاوه بر گفتگو و درس‌ها، کلیپ‌های کوتاه ویدیویی و فایل‌های صوتی به زبان اسپرانتو نیز به اشتراک گذاشته می‌شود. علاقه‌مندان به مشارکت در این گروه‌ها، میتوانند مشخصات خود در وایبر و واتس‌آپ را به ایمیل انجمن ارسال نمایند تا به گروه اضافه شوند.

خبر: ۹ خرداد ۹۳



ایران، شاخه کشوری انجمن بین‌المللی آموزگاران اسپرانتودان

انجمن بین‌المللی آموزگاران اسپرانتیست ILEI از مجموعه انجمن‌های تحت پوشش سازمان جهانی اسپرانتو UEA در کنفرانس سالیانه خود در مونته‌ویدئو ـ اروگوئه، فعالیت دوباره ایران را به عنوان شاخه کشوری به رسمیت شناخت. فعالیت ایران که در سال‌های‌اخیر کمرنگ شده بود امسال پس از برگزاری اولین کنگره ملی اسپرانتو با تشویق‌های دکتر لی‌جونگ کی از کشور کره جنوبی دوباره به این امر همت گماشت. اینک IRLEI از تمامی آموزگاران اسپرانتوزبان در راستای تقویت و قدرتمندسازی این شاخه در جهت آموزش زبان اسپرانتو و اهداف ضروری آن در سرعت بخشی برای استفاده از دنیای مدرن و تکنولوژی دعوت به همکاری می‌نماید. واحد آموزش انجمن اسپرانتوی ایران آماده پاسخگویی به تمامی همکاران صاحب صلاحیت می‌باشد. Info@espero.ir

نیشابور:

به همت دکتر مجید جعفری استاد زبان و ادبیات انگلیسی در دانشگاه نیشابور سمینار معرفی زبان اسپرانتو به دانشجویان این دانشگاه برگزار و نتایج تحقیقات صورت گرفته توسط ایشان در این سمینار عرضه خواهد شد. استاد جعفری قول داده اند که گزارشی در خصوص این نشست تهیه و برای انجمن ارسال خواهند نمود.

شیراز:



روز دوشنبه ۲۶ خرداد راس ساعت هفت بعدازظهر سمیناری در شهر شیراز به منظور معرفی زبان اسپرانتو در موسسه "زبان فردا" توسط آقای دکتر منوچهر عندلیبی تدارک دیده شد.

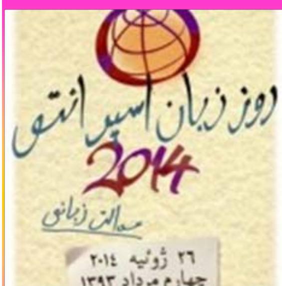
رشت:

دوره آموزشی مقدماتی زبان اسپرانتو در کوچصفهان رشت توسط جناب اقای اکبر صداقت برگزار می‌گردد. بنابر گزارش دریافتی از ایشان هم اکنون در این دوره هشت نفر به امر فراگیری زبان اسپرانتو مشغول هستند.

سقز ـ کردستان:



در تاریخ ۹۳/۴/۱۵ دوره مقدماتی آموزش اسپرانتو با شرکت ۸ زبان‌آموز در محل کانون فرهنگی ـ آموزشی شریف در شهرستان سقز (استان کردستان) آغاز گردید. زبان آموزان از یادگیری زبان اسپرانتو بسیار لذت برده و اظهار نمودند که زبان اسپرانتو آسان و شیرین است و تصمیم گرفتند آموزش اسپرانتو را در سطوح بالاتر ادامه دهند. دوره های آموزش اسپرانتو در کانون فرهنگی ـ آموزشی شریف و دارالترجمه رسمی الوان جاریست. مدرس دوره خانم شلر کریمی اسپرانتیست سقزی است.



اسپرانتو ۱۲۷ ساله شد!



گزارش از: حمزه شفیعی

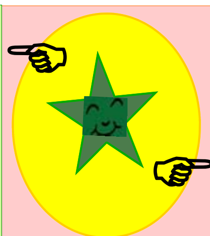
چهارم مرداد (۲۶ جولای) به عنوان روز جهانی اسپرانتو در بسیاری از کشورها گرامی داشته می‌شود. در سال ۱۸۸۷ در چنین روزی نخستین کتاب معرفی اسپرانتو با عنوان "زبان بین‌المللی" به روسی منتشر شد. همه ساله در این روز فعالیت‌های بسیاری اعم از همایش، نمایشگاه و برنامه‌های هنری به منظور معرفی و شناساندن این زبان به مردم صورت می‌پذیرد.

امسال همزمان با روز جهانی اسپرانتو، ۱۲۷ سال پس از معرفی این بزرگ‌ترین دستاورد بشری در عرصه زبان، نود و نهمین کنگره جهانی اسپرانتو با شرکت ۶۵۷ نفر از ۵۶ کشور جهان در شهر بوئنوس آیرس آرژانتین برگزار گردید. البته لازم به ذکر است که امسال شرکت کنندگان در کنگره جهانی با کاهش قابل توجهی در تعداد شرکت‌کنندگان مواجه شده است که دلیل آن نیز دور بودن آرژانتین از اروپا و آسیا به‌عنوان دو قاره دارای بیش‌ترین تعداد اسپرانتودانان، و نیز مشکلات بحران‌های اخیر اقتصادی عنوان شده است.

کنگره جهانی اسپرانتو (به اسپرانتو: Universala Kongreso de Esperanto) ریشه‌دارترین آیین در میان محافل بین‌المللی اسپرانتو می‌باشد که به استثنای دوران جنگ جهانی اول و جنگ جهانی دوم، بدون انقطاع برای بیش از یک قرن از سال ۱۹۰۵ تا به اکنون برگزار شده است. برگزاری این کنگره از سال ۱۹۲۰ بر عهده انجمن جهانی اسپرانتو بوده است. به‌طور متوسط در هر کنگره ۲۰۰۰ نفر از ۶۰ کشور شرکت می‌کنند.

سال آینده یکصدمین کنگره جهانی اسپرانتو در فرانسه، کشور برگزارکننده نخستین کنگره جهانی اسپرانتو، برگزار خواهد شد. از هم‌اکنون پیش‌بینی می‌شود که کنگره بعدی یکی از باشکوه‌ترین کنگره‌های جهانی و رکورددار تعداد شرکت‌کنندگان در سال‌های اخیر خواهد بود.

برگزاری کلاس‌های حضوری اسپرانتو در سطوح پایه، متوسط، پیشرفته، محل برگزاری: دفتر انجمن اسپرانتوی ایران



آدرس:
تهران، خیابان کارگر جنوبی، خیابان دانشگاه جنگ، ساختمان کوروش پ ۲۹، واحد ۳۱
تلفن: ۰۹۱۲۲۰۹۹۸۸۸، ۰۹۳۵۲۲۰۴۲۶۶

برگزاری کلاس‌های غیرحضوری مکاتبه‌ای اسپرانتو از طریق پست الکترونیک در سطوح پایه، متوسط، پیشرفته:
siminemrani@gmail.com

وبلاگ‌های کتاب‌شناسی اسپرانتو و پانزده دسامبر توسط اسپرانتودان کنگاوری علی اصغر کوثری راه‌اندازی گردید.

وبلاگ پانزده دسامبر به موضوعات گوناگون روز و تاریخی اسپرانتو می‌پردازد و وبلاگ کتاب شناسی اسپرانتو نیز سعی دارد تا کتاب ها و مقالات گوناگون منتشر شده به زبان فارسی در مطبوعات و کتاب‌های ایرانی را به خوانندگان خود معرفی نماید و در صورت امکان فایل دیجیتال و پی دی اف منابع مذکور را برای دانلود رایگان عرضه نماید.

نشانی این دو وبلاگ به قرار زیر است.

http://bibliografio.parsiblog.com/
http://15dec.mihanblog.com/

ادامه ماجرا
قسمت:۱۲







یوآخیم مارکوال

مانل وین یالس

برگردان: سیمین عمرانی

دریاچه آسمانی

روز بیست و دوم

همیشه گفته‌اند که در گزارش‌های سفر باید واقعیت را گفت. متخصصین با قاطعیت اظهار می‌دارند که گاهی این امر مشکل است، چون در جایی تصورات می‌تواند اوج بگیرد و پرواز کند و وقایع نگار دوست دارد اصل حقایق و ماجراها را به‌شکل غیرعادی و خارق‌العاده حکایت کند. در چین چنین وضعی برای ما پیش می‌آید، جایی که ما تصور می‌کنیم شتران دوکوهانه در مسیر جاده ابریشم حرکت می‌کنند در حالی که داریم راجع به جاده و شوسه‌های آسفالت شده با اتوبوس‌ها و اتومبیل‌هایش حرف می‌زنیم. دنبال آدم‌هایی می‌گردیم که به رنگ آبی لباس پوشیده‌اند و کلاهکی که متعلق به دوران انقلاب فرهنگی است بر سر دارند، ولی هرچه هست لباس‌های چینی، ژاکت و کت و کفش‌های چرمی براق است.

وسط در وسط آسیا، ارومچی از داشتن امتیاز دورترین شهر از دریا حظ می‌کند، ولی یک شهر بیابانی نیست که در میان دشت و بیابان‌های غربی عادات و رسوم یک زمانی و کهن را حفظ کرده باشد. امروز ارومچی شهر آسمان‌خراش‌ها در مرکز هتل‌های بزرگ است. شهری با اتومبیل‌های جدید و بناهایی که به شکل نامعقولی مرتفع‌اند و در میان آلاینده‌ها قرار دارند. اتحاد فرهنگ‌ها پر از گاز و آلودگی به چین می رسد.

سانگ‌بین به نسل جدید چین تعلق دارد و وابسته‌ی تمام عیار به سیستم سرمایه‌داری است. او در ارومچی متولد شده لیکن، اما در منطقه شن زن در شهر گاآنگ دونگ اقامت دارد که سه میلیون نفر جمعیت داشته و تا چندی قبل یک قریه ماهیگیری با جمعیتی کم‌تر از ۱۰۰هزار نفر بوده است. او فروشنده سنگ مرمر ایرانی و فرانسوی است و به جز آن نمایندگی یک شرکت هلندی را دارد که سازنده‌ی پاراوان و پرده کرکره است. او زن و یک دختر دارد. اسپرانتو را از طریق تبلیغ در یک روزنامه شناخته و مکاتبه‌ای یاد گرفته است و حالا بسیار خوب به آن صحبت می کند. امروز ما دریاچه‌ی تیانچی (به معنی دریاچه آسمانی) که در فاصله ۱۹۰۰ متری از تیان شان قرار دارد بازدید می کنیم. این دریاچه صد کیلومتر دور از ارومچی قرار دارد و ما با تاکسی به آن‌جا می‌رویم. جاده را صعودی طی می کنیم و از کنار معابر تنگ و دره‌ها و رودخانه می گذریم. این جا منطقه‌ای است که تحت پوشش چوپانان قزاقی، با اسب‌ها، چادرها، گوسفندها و ماده‌گاوهایشان قرار دارد. می‌گویند این جا همه چوپانان قزاقی‌های تقریبا نمدی هستند. تابستان‌ها با گله‌هایشان به کوه می‌زنند و توی چادر کنار رود اقامت می کنند. برعکس زمستان و بهار را برای سکونت در جلگه‌ها توی خانه‌های محکم سپری می کنند. کشش و اوج بسیار زیبایی ما را تا لب دریاچه می‌کشاند. می توان پیاده یا با تله‌کابین به این‌جا رسید. منظره دریاچه واقعا اعجاب‌انگیز

است و فراتاب آن در برف کوه‌های حاشیه انعکاس پیدا می‌کند. چوپانان به ازاء چندتا اسکناس لباس‌های سنتی و اسب‌هایشان را در اختیار عکاسان جهانگرد قرار می‌دهند و از این بابت سود می‌برند. این‌جا دارد مرتب آدم می‌آید و بیش‌ترشان چینی‌های توریست هستند که برای حفاظت خود از سرما اورکت‌های نظامی اجاره می‌کنند و می‌پوشند. برای آن‌هایی که عادتا شن و ماسه بیابان می‌بینند، این‌جا یک منظره خارق‌العاده است. برای ما دریاچه‌ای بی‌اندازه زیباست.

پیاده به پایین برمی‌گردیم. درست در وسط جنگل کاج و صنوبر صخره را تراش داده‌اند و به شکل پله درآورده‌اند، البته قابل ذکر است که داریم از یک مسیر پلکانی ۷ ــ ۸ کیلومتری به ابعاد هر پله ۲۰۰×۴۰۰×۱۲۰۰ میلی‌متر صحبت می‌کنیم. ساخت آن کار شاقی است چنان‌که در کشور ما به چنین کارهای پرزحمتی "کار چینی" می‌گویند!

شب دو نشریه محلی با ما مصاحبه می‌کنند. دوتا روزنامه‌نگار جوان و چند تا دوست اسپرانتیست که برای ترجمه‌کردن آمده‌اند. یکی از آن‌ها سریع انجام وظیفه می‌کند و از ما سوال می‌کند، و دو برگ کاغذ را با خراش‌های پرشتاب پر می‌کند، عکس می‌گیرد و دور می‌شود. دیگری اصرار می‌ورزد، پرس و جو می‌کند و صاف تو چشم آدم نگاه می‌کند، می‌پرسد و منتظر می‌شود، و همه‌ی این‌ها بدون هیچ تأثر و هیجانی! این خانم راجع به موضوعات بسیاری سوال می‌کند که کاملا با مسافرت ما بی‌ربط است. مثل جاسوس‌ها به نظر می‌آید؛ شاید می‌خواهد مقاله‌ای برای روزنامه بنویسد و در عین حال اطلاعاتی برای سرویس‌های مخفی جمع کند، کسی چه می‌دونه؟ یک زمانی در شهرهای بزرگ توی هتل‌ها بعضی از پرسنل برای سرویس اطلاعاتی جاسوسی KGB چینی کار می‌کردند. جاسوسه جوان با نگاهی تیز می‌گوید، که فردا برای عکس‌گرفتن از ما می‌آید. او خداحافظی می‌کند و دور می‌شود و در حرکاتش جذابیتی دیده می‌شود. فردا کار خیلی زیاد است و او ریسک می‌کند اگر عکس نداشته باشد.

کشور چراگاه‌ها، انگور و شن

روز بیست و سوم

تورفان ۱۵۰ متر پایین‌تر از سطح دریاست. خوشبختانه یا بدبختانه گرم‌ترین شهر در چین است و در تابستان دما به ۵۰ درجه بالای صفر می رسد. سانگ به ما هشدار می‌دهد، که هوا گرم خواهد شد، همان‌طور که قبلا هشدار داده بود دمای محدوده دریاچه تیانچی سرد خواهد بود. تورفان درست در میانه راه جاده ابریشم قرار دارد و پایتخت کشور پادشاهی گائوچانگ بوده است.

با اتوبوس داریم از جاده خیلی خوبی می‌گذریم و این جاده دوباره از یک بیابان یا نیمچه بیابان می گذرد. تغییرات بنا به گستردگی استان‌ها و شهرهای دیگر چین در رأس قرار دارند ولی متاسفانه بخش بزرگی را بیابان تشکیل می‌دهد. در حقیقت، آدم با اطمینان می‌تواند اظهار دارد، که تمام استان البته به استثناء چند قریه و واحه از شن، سنگ‌ریزه، و گونه‌ای سنگ خاکستری تشکیل شده است. شهر مرکزی ارومچی به خاطر کوهستان و برف به شکل خاصی مجزا و نمونه است و تورفان یک روستای تمیز آن هم به مدد آب با نوعی از سبزیجات است.

بررسی دقیق و روشنی روی قیمت تاکسی‌ها می‌کنیم تا بتوانیم از همه ابنیه‌های تاریخی بازدید کنیم. سانگ تاکسی‌های هان را ترجیح می‌دهد و معتقد است که ایغورها در پایان راه دو برابر قیمت توافق شده می‌گیرند. ما این قضیه را نیز قبلا تجربه کردیم.

با یک تاکسی به توافق می‌رسیم و به طرف دیر Bezeklik حرکت می‌کنیم، جایی که به کوه‌های آتش معروف است چون سراشیبی‌های آن‌ها مثل شعله آتش به نظر می‌رسند. دیر به شکل غارهایی کوچک و حفر شده در دل کوه است، ۸۰ متر بالای رودخانه و با تصاویر بسیار زیبای بودایی تزیین شده است. مردم آن‌ها را غارهای ۱۰۰۰ بودایی می‌نامند. حالا پس از هجوم و حمله‌ی تمامیت‌طلب‌های اسلامی، و از هم پاشیدگی ناشی از دستاوردهای آرشیتکت‌های اروپایی و اخیرا افراط انقلاب فرهنگی، فقط می‌توانیم زیبایی را که یک موقعی داشته است تصور کنیم.

پس از بازدید خرابه‌های گائوچانگو، به دره‌ی انگور می‌رویم. این دره میان دو کوه سنگی ایزوله شده است. این دره نام تنها محصول خود را به خود اختصاص داده است و منظره‌ی بسیار شگفت‌انگیزی دارد. رود مرکزی تمام محدوده گیاهی را مشروب می‌کند و درختان حاشیه رود تازگی و سایه را در مقابل گرما و شن به محیط تقدیم می‌کند. آدم حس می‌کند گویی به بهشت رسیده است،

درست مثل فیلم Rivermeandro. سناریست احساس کوه‌های آلتایا را که در شمال کشور ماست در فیلم به بیننده منتقل می‌کند.

انگورهای بی‌هسته در تورفان

کاشت انگور و خشک‌کردن آن برای تولید کشمش در حقیقت از کل فعالیت کشت و زرع روستای تورفان حکایت می‌کند. به جز دره‌ی انگور، کشت‌زارهای دیگری نیز این محصول را می‌کارند و آن‌ها را همگی در یک روز ـ که دهمین روزی است که به چین آمده‌ایم و از آن‌جا بازدید می‌کنیم ـ خوشه‌چینی می‌کنند. کشمش تورفان در سراسر چین معروف است دارای کیفیت مرغوبی است و هسته هم ندارد. خوشه‌های انگور را می‌چینند و در سبدهایی کوچک قرار می‌دهند و بار گاری‌ها می‌کنند. وقتی گاری پر شد، الاغی گاری را می‌کشد و به محل خشکاندن انگور (کشمش‌خانه) می‌برد. کشمش‌خانه محل مخصوص مرتفعی است که برای این کار ساخته شده است. آجرها از یکدیگر فاصله دارند تا هوا جریان پیدا کند. آن‌جا دو تا دیرک چوبی عمودی از سقف آویزان است. از دیرک‌ها میخ‌هایی بیرون زده است که خوشه‌های انگور را به آن‌ها وصل می‌کنند. هوای گرم و خشک آبادی باعث سرعت در کار می‌شود. بعدا با دست حبه‌های خشک‌شده را کنده و برای توزیع و فروش آماده می‌کنند.

در بازار مغازه‌های خشکبار بزرگ و مجهز هستند و هر میوه خشک کرده و دانه‌ها و مغزهای گیاهی خوراکی را که بتوان تصور کرد به شما عرضه می‌کنند.

انگور بی‌دانه این‌جا در سرتاسر چین بی‌همتا است و از آن‌ها برای تولید کشمش استفاده می‌کنند. برای خوردن یک ناهار فوری توقف می‌کنیم: یک پرس فوری رشته چینی (ماکارونی) با سس ادویه مخصوص.

دیدن این‌که چطور از رشته‌های خمیر، اسپاگتی درست می‌کنند یک درس جالب واقعی در هنر هوشیارانه آشپزی است. چینی‌ها با ملچ و ملوچ آن را می‌خورند، تا ثابت کنند که خیلی خوشمزه است. راننده ۲ فنجان آب‌جوش می‌نوشد و در عرض ۴ دقیقه ناهارش را می‌خورد. با بلعیدن نصف دیس را توی شکمش می‌کند. انگار توی معده‌اش یک دستگاه مکش نصب کرده‌اند.

سفر ما در نزدیکی کوه‌های آتشین است؛ حالا به خاطر خورشید آن‌ها سرخ‌تر به‌نظر می‌آیند. به جاده‌ای می‌رسیم که به شهر جدید راه دارد و از کنار خرابه‌های Zhiaoche عبور می‌کنیم؛ بخش بزرگی از آن به دلیل جنگ‌ها و هم‌چنین گذر زمان خراب شده است. پلیس یوآخیم را بخاطر دوربین‌اش سورپریز می‌کند و می‌گوید فیلم‌برداری ممنوع است و او باید جریمه شود و ۲۰۰۰ یوآن (معادل ۲۵۰ یورو) بپردازد. تصمیم می‌گیریم نپردازیم و چیزی ندهیم، و دنبال راهنمای‌مان سانگ می‌گردیم. جروبحث‌ها با پلیس به درازا می‌کشد اما با قرار دادن ۴۰ یوآن در موقعیت محلی کف دست مأمور مربوطه که از نقطه نظر استراتژیکی بسیار حائز اهمیت است مصالحه صورت گرفته و نتیجه موفقیت‌آمیز است و به آن صحبت‌های تیز و داغ پایان می‌دهد، و ما قریب به یقین زمان و پول زیادی را صرفه‌جویی می‌کنیم. دست می‌دهیم و به امید دیدار.

در شهر موزه‌ای هست که درباره تاریخ کانال‌های حفر شده‌ای است که آب را از قله کوه تا شهر هدایت می‌کردند و کانال‌هایی که به مرور زمان تبدیل به رودهای واقعی زیرزمینی شده‌اند. برای احداث، در ابتدا کانال‌های زیرزمینی کوچکی هر کدام به فاصله چند متر از یکدیگر حفر می‌کردند. تداوم آب آن کانال‌ها را به مجراهای بزرگ تغییر شکل داده، که آن‌ها را می‌توان با قدم زدن بازدید نمود.

مسجد تورفان هم خیلی دیدنی است، فضایی برای حدود ۳۰۰۰ نفر، گنبد و گلدسته‌هایی به ارتفاع ۳۷ متر که در سال ۱۷۷۷ ساخته شده است. نوع بنای هر دو از آجرهای رسی است که هم‌چون خوشه‌ای هنری در میان صحراهای شنی اطراف‌شان سربرافراشته‌اند.

راننده‌ی مکنده‌ی ما سرعت به خرج می‌دهد؛ سانگ عجله می‌کند؛ ما چیزی نمی‌دانیم، ولی ما نیز دور

کرایه دوچرخه

در **Dunhuano** مناسب است که آدم برای بازدید از ابنیه‌های تاریخی و مکان‌های قدیمی فراوان و نفع بردن از دیدن روش زندگی منطقه‌ای دوچرخه کرایه کند. غیر از یکی دو منطقه مابقی جاها را به وسیله‌ی دوچرخه می‌توان رفت. هر زمان می‌شود در سراسر زمین‌های سبزی‌کاری شده کمی پرسه زد، در آن‌جاها هنوز کار به روش سنتی حفظ شده است.



دوچرخه پرکاربردترین وسیله نقلیه در چین

سرعت‌مان را بالا می‌بریم. به همراهان یک دوست ملحق می‌شود. او لباس شیکی پوشیده است. پیراهن چهارخونه و شلوار ترگال و موهایی که مرتب و باوقار شانه خورده‌اند. احتمالا امشب آن‌ها در پایتخت جشن خواهند گرفت. از منطقه بزرگ نیروگاه بادی و چاه‌های نفت می‌گذریم، خیلی از این‌ها دیده‌ایم.

شین جیانگ غنی‌ترین ناحیه نفت‌خیز چین است و هنوز مناطق بسیاری از آن باقی مانده تا کشف شود. در راه با شعبده‌بازی سر به سر دوست راننده‌مان می‌گذاریم. دست چپ را مثل این‌که جارویی گرفته است می‌بندیم و با دست راست ضربه می‌زنیم. به هتل می‌رسیم و چمدان را به دست می‌گیریم. عکاسی دم در منتظر است و از ما عکس می‌گیرد تیک! تیک!

امروز خیابان‌های مرکزی ارومچی غلغله‌چپان است. اگر امروز، وقتی همه دوچرخه‌سواری می‌کنند، راه بند بیاید، پس از مدتی چی میشه؟ راننده ناگهان کفرش درمی‌آید. دوتا زنگوله توی ماشین آویزان است و هر بار او توقف می‌کند آن‌ها دلینگ دلینگ می‌کنند؛ او یک‌ضرب محکم آن‌ها را می‌کند. دوتا آفتابگیر جلوی راننده و سرنشین جلو ناپدید شدند. ظاهرا آن‌ها هم ور آمدند. به ایستگاه می‌رسیم. هنوز وقت داریم. ما نجات پیدا کردیم.

شب دیگری در قطار منتظر ماست. خوشبختانه این قطار خیلی خوب است و آن‌قدر خسته‌ایم که حال از پنجره بیرون نگاه‌کردن یا گپ زدن را هم نداریم. هم‌واگنی ما که جلوتر از ما آمده، روی نشیمن ولو شده است. سعی می کنیم از او تقلید کنیم.

کمی کندوکاو

ارومچی که به زبان مغولی به معنی چراگاه‌های خوب است، مرکز استان ایغوری معروف شینگ‌یانگ است که قبلا آن را سرزمین غربی و در جای دیگر ترکستان شرقی می‌گفتند، چون شرقی‌ترین ناحیه در آسیای مرکزی است. شینگ‌یانگ در مساحتی به طول یک میلیون و ششصد هزار کیلومتر گسترده شده است یعنی یک‌ششم چین. صحبت راجع به سرزمین فراموش‌شده‌ای است که از چشم جهانگردان غرب به دور مانده، آن هم به خاطر فقدان زمان که بیش‌تر از پکن، شیان و نواحی جنوبی نمی‌توانند از جای دیگری بازدید کنند. از کوهستان‌های مرتفع و عظیم پوشیده از برف، در شمال، تا تورفان کساد و بی‌کار احتمال دارد متنوع‌ترین حوادث را تجربه کرد و قلل متفاوتی را دید. کل تاریخ جاده ابریشم، صومعه‌های بودایی، اعتبار حاصل از تنوع قومی، بادیه‌نشین‌ها، واحه‌ها، سراب‌های بیابانی، دریاچه‌هایی در زیر کوه‌های پر از برف یا تنوع فوق‌العاده در هنر آشپزی ـ میوه و سبزی‌های بسیار در کشتزارهای وسیع، از این ناحیه زیارتگاهی ساخته که مخصوص علاقمندان و عاشقان تاریخ و سنت های کهن باستانی است.



چوپان قزاقی با اسب در ارومچی

دون‌هوآنو

روز بیست و چهارم

با اولین نگاه به منظره صبحگاهی عمیقا رویایی می‌شویم. هزار و دویست کیلومتر به جنوب سفر کردیم و در پیش چشمان ما منظره مشابهی که در بدو ورود به ایران باز شده بود حالا بار دیگر خود را گسترده است. به جای جاده ابریشم می‌بایست آن را جاده شنی می‌نامیدند چون چیزی که همه‌جا در میان راه بین این شهر و آن شهر می‌بینی فقط شن است. ساکنان این‌جا مثل این‌که به داشتن فضا و استفاده حداکثر از حداقل آن اصرار دارند و در قطارهای چینی تا می‌توانند می‌چپانند: واگن‌های صندلی‌دار ۳ تا جا در یک طرف دارند و ۲ تا در طرف دیگر؛ و کوپه‌های تختخواب‌دار در هر طرف تخت‌های سه طبقه دارند که به سمت راهرو باز هستند. صبح، تجربه‌ای که در محل داشتیم باز هم می‌گوییم و آن هم صندلی‌های بسیار سفت این قطار است. صبح زود چینی‌ها از خالی‌کردن و تمیز کردن تمام مجراهایشان که در طول شب پر شده است مستفیض می‌شوند. مجراهای گلو سر و صدای زیادی دارند به‌خصوص نزد زنان و نتیجه کار پرفشار این است که اغلب آن را از پنجره بیرون پرت می‌کنند یا کف کوپه مستقیم فرود می‌آید. این عادت این‌جا متداول است، ولی برای ما آزاردهنده است.

دون‌هوآنو شهری در میان کشتزارهای پنبه است. آغاز معروفیت آن از نظر جهانگردان پس از کشف غارهای کوچک موگااو شروع شد، حدودا ۵۰۰ غار در درون کوه‌ها در طول بیش از هزار متر حفر شده بود که آن‌ها را بعدا کم‌کم خراب کردند. مانند آن مغاره‌های تزیینی بزکلیک که مربوط به بودائیان می‌شد و توسط هدایای ارسالی پادشاهان، نجیب‌زادگان و ثروتمندان حفر و بنا شده بود. قطار چون ۱۴۰ کیلومتر دور از شهر توقف می‌کند، ما باید تاکسی مشترکی را کرایه کنیم، که وقت زیادی از ما می‌گیرد. در راه ما باید برای پنچری چرخ و تعویض لاستیک توقف کنیم. در حالی‌که به خاطر این مسیر خشک بی‌حاصل داریم اوره‌ی خونمان را از دست می‌دهیم و آب به خودمان می‌پاشیم، تصویری را می‌بینیم که واقعا غیرعادی است، و قبلا هیچ‌وقت مثل آن را ندیده بودیم: یک دریاچه بزرگ در وسط صحرا و حتی با درخشش درختان در اطرافش. خب می‌توانستیم حمام کنیم و لباس عوض کنیم.... اما آن سراب بود.

بعداز ظهر به چند جوان برمی‌خوریم که اهل مادرید هستند. هیچ‌وقت گمان نمی‌کردیم که یک مادریدی پیدا کردن این‌قدر خوشحالمان کند. آن‌ها نزدیک یک ماه است که به دور چین سفر می‌کنند و تا حالا بخش بزرگی از آن را دیده‌اند. آن‌ها یک ماه دیگر هم خواهند ماند. از این‌جا با اتوبوس به طرف لاساوا حرکت می‌کنند و سپس تمام بخش جنوبی کشور را خواهند دید. آن‌ها بدون هیچ شتاب و عجله‌ای سفر می‌کنند و در آرامش از همه‌چیز بازدید می‌کنند. به آن‌ها غبطه می‌خوریم. این‌جا دوتا نوشابه‌فروشی پیدا می‌شود. جان و شرلی آن‌جا غذا را به سبک و مدل ما تدارک می‌بینند و آماده می‌کنند دلمان می‌خواهد به انگشت‌هایمان که از بس این چوب‌های غذاخوری را برای غذاخوردن با خود گرفته‌اند استراحت دهیم و سفارش بیفتک می‌دهیم که برای تکه‌کردنش از کارد و چنگال استفاده کنیم. در آخر هم یک فنجان قهوه که آخر و نوک استیل غذاخوری غربی است سفارش می‌دهیم.

غارهای موگااو (Mogao)

روز بیست و پنجم

بعد از خوردن هفتمین املت، یعنی همان تخم‌مرغ هم زده و شیر و چایی در نوشابه‌فروشی جان، آماده‌ایم تا سوار اتوبوس شویم و به غارهای موگااو برسیم. زود رسیدن مانع از برخورد با شلوغی و انبوه بازدیدکنندگان می‌شود. در مغازه

جان و شرلی احساس مثل توی خانه بودن را دارد: این‌جا غذا می‌خوریم، کارهای سفر را برنامه‌ریزی می‌کنیم و برای هر چیز ضروری مشاوره می‌گیریم. اما متاسفانه هتل ندارد.

بعضی از افراد گروه را می‌بینیم که از جیب‌شان یک ماسک پارچه‌ای بیرون می‌آورند و روی بینی و دهان می‌گذارند که تا دم گوش‌شان را می‌پوشاند. ما هیچ دلیلی برای این قضیه پیدا نمی‌کنیم: آلودگی یا گرد و خاک وجود ندارد، یعنی ممکن است به خاطر بوی ما باشد؟! حتما آن‌ها به آلودگی حساسیت یا حتی آلرژی دارند. فشارهای عصبی و آلودگی‌های محیط زیست در سنگاپور به سیستم ایمنی بدنشان آسیب رسانده و حالا آن‌ها قطعا باید از ماسک استفاده کنند.

مجسمه درازکش خوابیده‌ی بودا ما را به تفاوت‌های میان ادیان متوجه ساخته به فکر فرو می‌برد. در اصل به تفاوت‌های بین بودائیسم و دین ما مسیحیت. بودایی‌ها همیشه بودا را آرام و نشسته در محیط به تصویر می‌کشند درحالی‌که ما مسیح را در حال رنج‌کشیدن نمایش می‌دهیم. با نگاه به مجسمه‌های خوابیده بودا، آدم می‌تواند پیش خود ایتالیایی‌ها، اسپانیایی‌ها یا کانادایی‌ها را تصور کند که در حال ستایش و نیایش با خداگونه‌ای هستند که خوابیده است. مردم سرزمین‌های لاتین وقتی مشکلی دارند، رو به کسی می‌آورند که رنج بیش‌تری برده است و پدر قادر توانا نتوانست نیز به او کمکی کند و این ما را تسکین می‌دهد.

در زمان بچگی‌مان، به تصویر لورنس مقدس نگاه می‌کردیم او همیشه یک توری کباب‌پزی در دست داشت. می‌پرسیدیم برای چی آن را با خود می‌برد، و به ما جواب می‌دادند، چون او را بر روی پشته‌های هیزم برافروخته سوزاندند. در همان حال و هوای بچگی فکری که به ذهن ساده‌مان می‌رسید این بود که چه زاهد ابلهی بوده که روی پشته هیزم مرده است و داشته توری کباب‌پزی به خانه‌اش می‌برده! مجسم‌کردن رنجی که به دست کلیسای کاتولیک بر این زاهد مقدس روا داشته شد متاثرکننده است.

منتظریم تا به داخل غار برویم، تنوع پوشش همراهان ما جلب توجه می‌کند، اکثرشان میانسال هستند. چینی‌ها در سفر چنان لباس می‌پوشند گویی انگار می‌خواهند در مراسم عروسی شرکت کنند: مردها علاقه‌مند به لباس رسمی و زن‌ها با شلوار اما باشکوه. مردهای استرالیایی، بلندقد با ریش، لباس‌های خاکی‌رنگ با کلاه طبق مدل تمساح داندی؛ زنان ـــ با موهای بلند سفید، هیکلی چاق و شلوارهای گشاد ـ چندان جالب نیستند. مردهای فرانسوی با پیراهن‌های چهارخانه و جلیقه و زنان فرانسوی مثل دخترانشان عینهو دخترهای ۱۸ ساله لباس پوشیده‌اند. یعنی این ممکن است عقده‌های قدیمی از ماه می ۱۹۶۸ به بعد باشه؟!

با یک ژاپنی که همیشه تنها در حال سفرکردن است از دریاچه و تپه‌های ماسه‌ای کنار آن دیدار می‌کنیم. او از همه‌چیز عکس می‌گیرد و هر از چندی دست‌ها را از خود دور کرده و از جمال مبارک خود عکس می‌گیرد تا به خانواده‌اش ثابت کند که او در چین همان‌قدر زیباست که در ژاپن. این‌جا دره کوچکی است که با تپه‌های شنی و تلماسه‌ها احاطه شده و چندتا حوضچه با فواره‌های آب‌پاش دارد و در حاشیه این دریاچه قصر کوچکی دیده می‌شود. همه‌چیز در ابعاد کوچک، اما سحرآمیز است. فرسایش حاصل از شرایط آب و هوایی و توریسم چشمگیر است. باورکردنی نیست ولی به نظر می‌رسد تلماسه‌ها حداقل حدود ۳ هکتار از عمق دره را پوشانده‌اند و احتمالا در آتیه نزدیک دیگر نه جهانگردی بر روی تلماسه‌ها خواهد آمد و نه واحه‌ای باقی خواهد ماند.

دون‌هوآنو شب‌ها خیلی آرام است. نه مثل بخارا است و نه مانند سمرقند، اما در مقایسه با سایر شهرهایی که دیدیم فرصت بیش‌تری برای استراحت‌کردن به آدم می‌دهد. وارد بازار می‌شویم و پول خردهای جورواجوری می‌خریم. چینی‌ها را می‌بینیم که چقدر بد چانه می‌زنند. آن‌ها باید یک دوره کلاس نزد ترک‌ها یا ایرانی‌ها بگذرانند تا خوب و حرفه‌ای به این فن بپردازند. فردا چون روز طولانی‌ای در پیش خواهیم داشت زود به رخت‌خواب می‌رویم.

ادامه دارد

از سری مقالات برگزیده در اولین کنگره ملی زبان اسپرانتو

شیوه‌های همگانی‌سازی پیشبرد اسپرانتو در ایران و جهان

احمد اکبری

نداشتن توان سیاسی ـ اقتصادی

اسپرانتو گرچه از توان سیاسی و اقتصادی درخوری برخوردار نیست، اما دارای توانمندی‌های سرشتی‌ای است که می‌تواند بسیاری از این کمبودها را جبران کند.

برتری اسپرانتو در منطقی بودن، بی‌استثناء بودن، و در یک کلام آنی فراگیری آن می‌تواند ترجمان پتانسیل اقتصادی زبان باشد. از این امتیاز هرچند اغواکننده، زمانی می‌توان بیش‌ترین بهره را برد که بتوان به‌صورت نسبی بر مشکلات یادشده مذکور چیره شد. برای رسیدن به این منظور به یک برنامه‌ی راهبردی نیاز است، که در آن از سرمایه‌های انسانی و مالی بسیار محدود و دیریاب بهترین سود را برد.

اسپرانتو یک جنبش فرهنگی اجتماعی آرمان گراست، و نه یک نهاد ایده‌ئولوژیک و سیاسی. شاید بهترین کاری که از اسپرانتو برمی‌آید لابیگری نزد نهادهای جهانی و منطقه‌ای مانند سازمان ملل، یونسکو و اتحادیه‌ی اروپا، اتحادیه‌های منطقه‌ای دولت‌ها، و دانشگاه‌ها برای گنجاندن زبان اسپرانتو در برنامه درسی در دوره‌های آموزش همگانی و در رشته‌های زبان‌شناسی و دانش‌های وابسته در دانشگاه‌ها باشد.

گرچه تلاش‌های پیشین برای استفاده از اسپرانتو به عنوان یک زبان میانچی هنوز مورد تایید دولت‌ها نیست، اما مشکل اتحادیه اروپایی برای کنارآمدن با شمار زیادی از زبان‌های ملی به‌دلیل هزینه‌بر و زمان‌بر بودن هم‌چنان دریچه‌ای از امید را بر روی اسپرانتو گشوده نگه داشته است. در این راستا باید دولت‌ها و نهادها را مجاب نمود که فراگیری اسپرانتو به عنوان اولین زبان خارجی دارای مزایای اقتصادی و فرهنگی و حتی سیاسی بسیاری هم برای دولت‌ها و هم برای زبان‌آموزان است.

نداشتن پشتوانه‌ی ملی گرچه یک کاستی بزرگ است، اما در یک موازنه‌ی منفی می‌تواند محرکی برای گسترش اسپرانتو باشد. این زبان هم‌چنان که تاکنون بوده باید جهانی اندیشد و محلی عمل کند. بی‌سویه بودن اسپرانتو ایجاب می‌کند، که برخلاف زبان‌های ملی، خود حامل هیچ فرهنگ ویژه‌ای نباشد، بلکه از داشته‌ها و دستاوردهای بشری پاسداری کند و به خودباوری دیگر فرهنگ‌ها کمک نماید.

یک راه حل عملی قاره‌ای کردن عضویت فرهنگستان اسپرانتو و چرخشی کردن ریاست آن است. به این ترتیب می‌توان امیدوار بود که انگیزه‌ی بیش‌تری برای فعال‌ترشدن اقتصادهای بزرگ و فرهنگ‌های متفاوت نسبت به خاستگاه اسپرانتو در پیشبرد آن فراهم گردد.

برای نمونه چنان‌چه کشور چین با جمعیتی بالا، اقتصادی قوی و ارتباطات رو به گسترش با دنیا حاضر شود اسپرانتو را به عنوان زبان میانجی و یا زبان مقدماتی برای آموزش زبان‌های دیگر خارجی دیگر در سامانه‌ی آموزشی خود بپذیرد گامی بلند به پیش خواهد بود. همراهی نهاد یونسکو با فرهنگستان اسپرانتو می‌تواند بسیار کارساز باشد. اگر این چانه‌زنی‌ها خوب طراحی شده، لابی‌گری و اجرا شود برای پذیرش این ایده خوش اقبالی در برخواهد داشت.

فراگیرشدن انگلیسی به‌عنوان زبان دوم جهانیان

فراگیر شدن انگلیسی در جهان نتیجه‌ی نیروی استعماری دیرپای بریتانیا، و

پس از آن، توان علمی، سیاسی و اقتصادی آمریکاست. این توان، گرچه روبه کاهش، اما هم‌چنان پابرجاست. اقتصادهای نوپا در آسیا و آمریکای لاتین می‌توانند رقیبان بالقوه‌ای برای این هژمونی مسلط باشند.

رواج انگلیسی افزون بر کشورهای انگلیسی زبان در برخی کشورهای دیگر زبان اداری و دوم است، و تعلق خاطر نیرومندی به ان وجود دارد. در همان حال الزاما به دلیل مشکلات املایی، سوادآموزی و اقتصاد آموزشی انگلیسی، تنها زبان آرمانی برای مردمی که به عنوان زبان دوم آن را پذیرفته اند نیست. اما مردم همه جا برای دسترسی به فرصت‌های بهتر علمی، اقتصادی و ارتباطی ناچارند که یک زبان میانجی را فراگیرند و هزینه‌ی آن را نیز می‌پردازند. و تنها زمانی حاضر به جایگزینی با زبان بهتر دیگری هستند که دستاورد اقتصادی ملموسی داشته باشد و با اراده ی سیاسی کافی پشتیبانی شود.

البته نباید انتظار چرخش بزرگی در کوتاه یا میان‌مدت داشت، اما می‌توان امیدوار بود که در برخی زمینه‌ها این رویداد را زودتر شاهد باشیم. طبیعی است که برای کاربرد اسپرانتو در زمینه ای مانند بازرگانی کار به این راحتی نخواهد بود، و نهادینه کردن آن دشوار است، ولی در زمینه ی گردشگری، برای نمونه کار خیلی آسان‌تر خواهد بود.

عدم توجه دولت‌ها

کنش دولت ها در راستای سود ملی است. چشم‌داشت اقتصادی ملموس در کوتاه‌مدت عمده‌ترین انگیزه‌ی دولت‌ها برای شکل‌گیری اراده‌ی سیاسی آن‌هاست. محاسبه‌ی سود و زیان در بودجه ی آموزشی کار دشواری نیست، اما توجیه دستاوردها و از دست‌رفته ها در پیوند با جایگزین ی زبان خارجی یا دوم کاری ساده است و نه فوری. در ایران برای نمونه برای این‌که فرانسه جای روسی و انگلیسی جای فرانسه را به عنوان زبان خارجی نخست بگیرد به چند دهه زمان نیاز بود.

دولت و سامانه‌ی آموزشی در هر کشوری باید مجاب شود که آموزش اسپرانتو می‌تواند بار مالی آموزش زبان خارجی را به‌گونه‌ای قابل ملاحظه، هم برای دولت و هم برای خانوارها کاهش دهد، و افزون بر آن مواردی از قبیل پرورش ذهنی، بارآوری منطقی دانش‌آموز، و حتی تغییر نگاه به زبان ملی و روال‌مندتر شدن آن را نیز در پی داشته باشد.

ناشناس بودن اسپرانتو برای همه‌گان

آگاه‌سازی، بی‌شک می‌تواند علاقه‌مندان فراوانی را برای این زبان فراهم آورد. این کار باید از سطح دانشگاه‌ها آغاز و به آموزشگاه‌های عمومی، آموزشگاه‌های زبان و رسانه‌ها کشانده شود.

آگاهاندن دولت ها و دست اندرکاران آموزشی کشورهای هدف باید بر این پایه استوار باشد که گرچه بازده آموزش رسمی برای آموزش زبان های خارجی از کشور تا کشور متفاوت است، اما روی‌هم رفته می توان گفت، که این بازده بسیار ناچیز و در بهترین حالت در حد آموزش پایه ی زبان است. حال اگر دانش‌آموزی به این حد راضی نباشد باید در آموزشگاه های خصوصی زبان‌آموزی کند. پرشمار بودن این آموزشگاه‌ها نیز به این دلیل است.

دولت ها باید نشویق شوند که برای بیش‌ترین صرفه ی هزینه‌های عمومی، آموزش زبان‌های خارجی در آموزشگاه‌ها را به اسپرانتو به عنوان زبان پایه محدود کنند، و آموزش زبان‌های دیگر را به خود دانش آموزان واگذارند، که به هزینه خود و بیرون از سامانه‌ی رسمی در آموزشکده‌های زبان‌آموزی خصوصی فراگیرند. رایگان نبودن آموزش زبان‌های بیگانه نیز می تواند دلیل خوبی برای بازده بالای آن ها باشد. هم‌چنین دانش آموز درمی‌یابد که برای داشتن بازده بالا باید پایه زبانی خود را نخست در اسپرانتو بهبود بخشد، و آنگاه به فراگیری زبان مورد علاقه خود روی آورد که این خود باز به سود اسپرانتو خواهد بود.

آموزش اسپرانتو می‌تواند از سطوح بالاتر آغاز و رفته رفته به پایه های پایین تر گسترده شود. روان شناسی گسترش اسپرانتو در آموزش منوسطه می‌تواند شامل گام‌های زیر باشد:

- معرفی زبان اسپرانتو به دانش‌آموزان و سرپرستان آن‌ها
- برپا کردن کلاس های آموزشی در ساعت های آزاد، به صورت رایگان یا با هزینه‌ای اندک
- معرفی و تهیه کتاب‌های اسپرانتو زبان برای کتاب‌خانه‌های آموزشگاه ها و مواد آموزشی به صورت نرم افزاری برای دانش‌آموزان
- راه‌اندازی هسته‌ای دوست‌داران اسپرانتو
- لابیگری تیم فرهنگستان اسپرانتو با دولت‌ها، و در نهایت تلاش برای گنجاندن اسپرانتو در برنامه درسی.

آموزش اسپرانتو در دانشگاه ها برای رشته های زبان یک ضرورت انکارناپذیر است، زیرا بازده آن برای دانشجویان رشته‌ای مانند پزشکی، مهندسی، علوم انسانی و دیگر رشته‌ها، و زمینه‌ها به ویژه از دید ریشه‌شناختی اسپرانتو می‌تواند در حد زبان لاتینی و زبان‌های هم‌خانواده‌ی آن چاره‌ساز باشد.

IRANA ESPERANTISTO

IREA
Irana Esperanto-Asocio

Kultura sezon-revuo en la persa kaj Esperanto N-ro: 10, Dua serio, Somero 2014

Naskiĝotago de Esperanto



Esperanto kaj Traduko



Ĉiutage dum la frua mateno, legu iun interesan.

Dum kelkaj minutoj, ludu iun mensan ludon kiel ŝakon aŭ provu solvi puzlon.

Pensu pri interesaj ideoj kaj skribu ilin.

Memhelpaj agetoj



Irana Sekcio De ILEI

ESPERANTISTO IRANA

Pajam-e Sabzandiŝan (*Mesaĝo de Verdpensuloj*)

ISSN 1728-6174

IRANA ESPERANTISTO
Kultura kaj sendependa sezon-revuo internacia.

***

Bonvenas eseoj, artikoloj, raportoj kaj kontribuaĵoj kondiĉe ke ili ne estu publikigitaj antaŭe. Bonvenas kultur-temaj kontribuaĵoj ĉu en Esperanto ĉu en la persa.

Kovrilo:



Persa kovrilo:



Grafikaĵo kaj enpaĝigo: Sabzandiŝan

***

TTT-ejo : www.espero.ir
Retpoŝto: info@espero.ir

E-a parto

La plimulto da homoj mortas je 27, sed estas enterigita je 75"



Benjamin Franklin

Memhelpaj Agetoj

por pli bona vivado

Omid Rohanian

"Vi ne povas kontroli ĉiujn eventojn kiuj venas al vi sed vi povas elekti ne esti reduktita de ili"



Maya Angelou

Kiel ajn optimisma vi estu, oni ne povas neigi la fakton, ke la vivo en ĉi tiu tera globo estas plena je sufero kaj doloro, kaj ni ĉiutage aŭ vidas aŭ travivas problemojn kaj suferadojn. Apud doloro, la globo ofertas multe da ĝojo, pozitiveco, trankvileco kaj riĉeco.

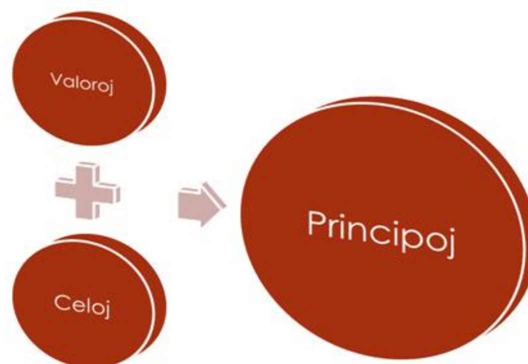
Budho diris, ke estas senutile forkuri de la doloro, aŭ avidi por ĝojo, ĉar tio finfine kreas suferon, konsidere, ke ĉio en la mondo estas ade ŝanĝiĝanta kaj esti dependa aŭ obsediĝi pri mortemaj kaj ŝanĝiĝemaj aferoj ne estas saĝa. Oni diras, ke doloro estas natura kaj bona sento kiu signalas vivecon de la korpo, kaj la maniero oni elektas reagi al doloro determinas ĉu li/ŝi suferos aŭ ne.

Alidire, deterministoj iele pravas, ke ni ne povas ŝanĝi la fizikan mondon kaj la sistemo trudas limigojn al la vivo, sed ni ankoraŭ havas certan gradon de libera volo, tio estas ke ni povas ŝanĝi nian sintenon kaj reagon koncerne la mondon. Ni ja povas koncentriĝi al la pozitiveco kaj riĉeco de la mondo kaj preterlasi aŭ malgravigi la negativajn aspektojn. Pro tio, oni diras ke "ŝanĝu vin kaj la mondo mem ŝanĝiĝos".

La demando kiu logike sekvas, estas "Kiel oni agu por minimumigi sian doloron?"

Tio estas tro ĝenerala kaj malfacila demando kaj plene pritrakti ĝin estas ekster la amplekso de la artikolo. Sed mi provos resume mencii kelkajn agetojn kiujn ni povus fari por plibonigi la kvaliton de la vivo. Ili ne estas strikte organizitaj, sed la fadeno kiu ligas ilin unu al la alia, estas la koncepto de "personaj principoj".

Mi unue iom parolu pri tiu koncepto. Oni serĉu ene kaj trovu la verajn valorojn kiuj donus al oni celon por vivi kaj kontentigos onin. Laŭbaze de valoroj kaj celoj, oni difinu la principojn. Principoj lumigas la vojon por ni kaj funkcias kiel kompaso kiu montras nian



lokon kompare al niaj celoj. Povus esti, ke ni fojfoje dekliniĝus kaj devojiĝus al malĝustaj vojoj sed la principoj ĉiam donus la eblecon al ni reĝustigi nin kaj reveni al la dezirata vojo. Mi, proprasperte trovis, ke elekti, havi, kaj vere observi principojn treege reduktas mian suferon kaj funkcias kiel motoro kiu antaŭenigas min al miaj celoj. Kiam ajn mi neglektis la principojn, cedis al senpripensaj delogoj kaj tentoj, mi multe suferis.

Por mi, la vivo estas mallonga oportuno esti feliĉa, helpema, potenca kaj estas tempo fascini vin. Mi alte taksas homan potencialon kaj mi celas vivi pace kaj feliĉe kun minimuma sufero. Laŭ tiuj celoj mi trovis kelkajn principojn kaj la serĉo estas komprenenble daŭra. Jen la principoj.




A) Rilate al la korpo

Eble ŝajnus banala aŭ tede sentimentala, sed **respekti la korpon** estas miaopinie grava principo. Respekto al la bezonoj de la korpo egalas al respekti vin mem kaj tio estas grava necesaĵo esti feliĉa. Fizike malforta korpo, batita de malsanoj ne fukncias bone kaj oni kiu ne havas kompaton al sia propra korpo, kiel povus esti bonkora al aliaj homoj? Kelkfoje, akcidentoj okazas al homoj kaj difektas partojn de la korpo, sed plejparte niaj konsciaj faroj igas damaĝojn, kaj fakte, nur niaj konsciaj faroj estas gravaj, ĉar ni nur povas ŝanĝi ilin kaj foje ne havas multan kontrolon sur akcidentoj kiuj ne ĉiam estas preventeblaj.
Malsana korpo kaŭzas multe da problemoj kaj fizikaj kaj emociaj. Oni povas plejparte eviti ilin. Jen kelkaj bonaj agetoj tiurilate:

:* *Ĉiutaga fizika ekzerco dum 20-30 minutoj*

Senmoveco estas fonto de multaj problemoj. Oni diras, ke se vi restus senmova por du semajnoj, viaj muskoloj tiel malfortiĝus, ke vi ne povus marŝi sen fizioterapio. Tiu ekstrema ekzemplo montras la negativan efikon de senmoveco sur la muskoloj.

Ŝviti dum ekzerco helpas al la korpo pritrakti streson kaj anksiecon, kaj plibonigas vian spiradon.

* *Almenaŭ 8 horoj de nokta dormo*

Tio vere helpas al via korpo. Sendormeco kaŭzas multajn problemojn kaj intensigas mensajn malsanojn kiel deprimon. Bona dormado donus multe da energio al vi dum la tago kaj vi povus pli bone koncentriĝi kaj funkcii.

* *Ne manĝu post 7 p.m kaj ne havu manĝetojn inter ĉefaj manĝoj*

Se ni kultivus la kutimon ne manĝi inter la ĉefaj trifojaj manĝoj ni povos eviti multe da problemoj, inter ili obezecon. Manĝi la tagmanĝon frue kaj malpeze ege helpas atingi kaj konservi taŭgan pezon.

* *Evitu fumadon kaj malmoderan uzon de alkoholaĵoj*

Kancero, Apopleksio, Alzheimer-malsano, Korinfarkto kaj multaj aliaj seriozaj malsanoj estas rekte ligitaj al fumado kaj ekscesa drinkado de alkoholaĵoj.




* *Evitu Sodaojn (angle: Soda)*

Tipa botelo da sodao havas 44 gramojn da sukero, aŭ preskaŭ 11 tekuleroj.

Bedaŭrinde tiaj trinkaĵoj estas ligitaj al denta kadukiĝo, renŝtonetoj kaj obezeco. Esploristoj ankaŭ jam trovis rilaton inter kosnumado de sodaoj kun malpliiĝo de osta denseco.

B) Rilate al emocio

Homo ne estas nur korpo kaj havas aliajn aspektojn. Emocio estas grava flanko de homo kiun oni devas pritrakti. Perturbitaj emocioj malhelpas al ni ĝui nian vivon kaj kreas multe da problemoj. Troviĝas kelkaj aferoj kiuj detruas emocian ekvilibron kaj eviti ilin estas grava.

* *Estu honesta*

Ĉi tio signifas, ke **estu vi mem**. Ne ŝajnigu esti alia homo. Ne pretendu tion, kio vi ne estas. Falsaj pretendoj kaj ŝajnigoj kondutas al streso kaj eventualaj problemoj. Esti honesta, signifas tion, ke ekzemple vi ne faru tion, kion vi ne ŝatas kaj ne diru tion, kion vi ne kredas aŭ akceptas.

* *Ĉiutage flankenmetu tempon por viaj ŝatokupoj*

Unu el la plej bonaj manieroj respekti vin, estas flankenmeti mallongan tempon dum la tago, nur por okupiĝi pri iu ŝatokupo, kiu ne necese estas rilata al via laboro. Ekzemple se





vi ĉiam ŝatis kaligrafion dum infanaĝo, estas bone se vi kelktempe flankenmetu tempon kaj engaĝi en la praktikon. Homoj kiuj havas ŝatokupon estas pli feliĉaj kaj anime ĉiam junaj. Kompare, homoj kiuj ĉiam zorgas pri seriozaj aferoj kaj nur klopodas por mono estas enuigaj kaj unuflankaj homoj. Povas esti, ke tiaj ŝajne negravaj ŝatokupoj povas esti evoluita en iun majstero-nivelan artaĵon. Oni devas ĉiam esplori siajn netrovitajn talentojn kaj amuziĝi.

* Tute ignoru negativajn homojn

En ĉiu socio, troviĝas diversaj specoj da homoj. Parto estas feliĉa, kaj pozitiva, kaj oni volas konatiĝi kaj amikiĝi kun ili, parto suferas de malfeliĉoj kaj suferas pro diversaj malfacilaĵoj. Oni volas helpi ilin. Parto estas bona kaj helpema. Ili provas agi bone kaj helpi al la homaro, ĝuste kiel Zamenhof. Oni ŝatas ilin kaj aprezas iliajn klopodojn. Sed ĉiam troviĝas parto kiu estas simple malbona, negativa kaj detrua.

Mi pensas, ke ni ĉiuj konas homojn en niaj vivoj kiuj simple malamas nin kaj celas maltrankviligi kaj malfeliĉigi nin je iu ajn oportuno. Ili ne estas logikaj kaj argumenti kun ili nur pli malfeliĉigas vin. Ni ne povas toleri ilian agresivan kaj stultan kondutmanieron kaj ili ne aŭskultas al rezonado kaj neniam konscias pri sia negativa malvirta efiko. Ili pensas, ke ili neniam faras erarojn kaj infane serĉas kulpulojn por siaj problemoj.

Bedaŭrinde en nia socio troviĝas multe da tiaj homoj. Mi kelkfoje pensas, ke averaĝe 20-25 procento de homoj kiujn mi vidas ĉiutage estas tute netolereblaj por mi. Sed, kion fari por ne perdi energion batali tiajn homojn?

Multajn jarojn antaŭe, la fama persa poeto Hafez, skribis ĉi tiujn versojn:

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرفست

با دوستان مروت با دشمنان مدارا

Trankvileco en la du mondoj, estas klarigo de ĉi tiuj du principoj
Kun amikoj, bonkorecon; kun malamikoj, ĝentilecon.

Tio signifas, ke ni konscie serĉu amikiĝi kun pozitivaj homoj kaj ne batalu kontraŭ malbonaj malamikemaj homoj.

Troviĝas libro pri Joga "Yoga Sutras", kiu datiĝas je pli ol du mil jaroj antaŭe. En ĝi, oni legas:

"En homaj interrilatoj, la menso fariĝas pura per kultivi sentojn de amikemo al tiuj, kiuj estas feliĉaj, kompato por tiuj, kiuj suferas, bonvolo al tiuj, kiuj estas virtaj kaj indiferenteco aŭ neŭtraleco al tiuj, kiujn ni perceptas kiel malvirtajn aŭ malbonegajn."

En certaj cirkonstancoj fari tion estas vere malfacila, sed ĝenerale, oni tute ignoru kaj preterlasu tiajn homojn. Ignori negativajn homojn estas la plej bona maniero respekti vin mem. Doni mensan spacon al agresivaj stultaj homoj malfeliĉigas vin.

Tute simple eliminu negativajn homojn el via vivo. Vi ne ŝuldas al iu ajn, vi eĉ ne ŝuldas klarigon. Simple ignoru kaj haltu komunikadon kun ili kaj koncentriĝu sur pozitivaj bonaj homoj.

Bedaŭrinde ofte okazas tio, ke tiaj homoj estas tiuj, kiuj estas laŭdifine homoj proksimaj al ni, kiel gepatroj aŭ gefratoj aŭ parencoj. Eĉ tiam oni devas minimumigi kontakton kaj nur laŭbezone paroli kun ili.

* Ne klaĉu kontraŭ homoj



Eĉ en la kazo de malbonaj homoj, neniam malbone parolu pri ili dum ilia foresto. Troviĝas bona kialo por tio. Religioj ankaŭ ofertas la saman konsilon sed la intencoj iom malsamas. Kiam oni priklaĉas aliulojn kaj negative parolas pri ili, oni plenigas parton de la mensa spaco kun malbonaĵoj kaj negativaĵoj, kaj tio dum la tempo povas krei mensajn malsanojn. Eviti tiun konduton vere helpas al resti emocie trankvila kaj sana.

Daŭras

Komikaĵo

Ĉu vi scias anglan lingvon?

Mia amiko diris al mi:

- Ĉu vi scias anglan lingvon?

Kaj Mi diris:

- Jes

- Ĉu vi povas traduki tiun ĉi leteron?

- Bedaŭrinde mi jam lasis mian okulvitron.

- Mi havas aŭton. Mi portos vin al via hejmo por preni la okulvitron.

- Hieraŭ vespere mi estis ĉe onklino, la okulvitron mi lasis tie.

- Mi alkondukos vin al ŝia domo.

- Ŝia domo estas en Karaĝ(1).

- Ĝis Karaĝ ne estas longa vojo, tra ĉef-vojo dum unu horo ni iros kaj revenos.

- Mia onklino hodiaŭ matene iris al Usono ĉe sia filo.

- Al kiu ŝi deponis la ŝlosilon de sia domo?

- Al mia kuzino.

- La ŝlosilon ni deprenos de via kuzino, iros al Kraĝ, prenos la okulvitron kaj revenos, kaj la ĝardenon, ni ankaŭ akvumos.

- Mia kuzino hieraŭ nokte jam kverelis kun sia edzo, hodiaŭ la afero iras al disiĝo, do tiele vidiĝi ĉirkaŭ ili ne estas bone.

- Kiam revenos via onklino?

- Ŝia filo jam akiris al ŝi ses monatan vizon, eblus ĝin li pli validigi.

- Miaj amikoj havas okulvitrojn, ni ilin ekzamenos, eblus unu el ili esti bona.

- Neniam mi uzas okulvitrojn de aliaj, ĉia okaze, higienaj problemoj, viruso kaj tiuj ĉi aferoj ekzistas, vi certe komprenas.

Do, kion vi volas fari, vi ne povas malhavi okulvitron.

- Baldaŭ mi riĉiĝos, aĉetos la novan

- Mi kunportas monon, ĝin prunte donos al vi, ĵus hodiaŭ aĉetu la novan. Post la riĉiĝo redonu la ŝuldon.

- Ne estas facile, ni devas unue iri al kuracisto kaj preni la novan numeron de okulvitro.

- Mia bofrato estas okulkuracisto, ĵus nun ni iros al lia kliniko, sen vic-atende li kontrolos vin, donos la fort - numeron por okulvitro, ankaŭ li ne postulos honorarion.

Mi ne plu povis preteksti kaj diris:

- Ni iru.

La kliniko estis plenplena da homoj, kiuj apenaŭ vidis nin. Ni trapasis la amason, sen vic-atendi eniris en kabineton. Kelkaj protestis. La sekretariino diris:

- Puŝ-najlo eniris en lia okulo, urĝas (*Kiuj sen vic-atendi ekzameniĝas, havas puŝ-najlon en okuloj!*)

- La d-ro sidigis min sur tabureton kontraŭ la muro kaj diris:

- Ĉu vi vidas tiun ĉi ruĝan makulon sur la nigra plato?

- Mi nur vidas la nigran makulon. Mi daŭris:

- D-ro mi fidas al via vorto, certe sur tio plato ekzistas ruĝa makulo.

- S-ro d-ro ne ridis, mia amiko ankaŭ ne ridis.

- D-ro kontrolis mian okulon de malantaŭ komputila aparato kaj skribis la numeron de okul-vitro kaj guton por gutigi nokte antaŭ la dormo. Poste li alvokis sekretariinon kaj rekomendis ŝin ne postuli honorarion. Mi eliris el kabineto kaj sidis inter la amaso. Mia amiko per mia permeso restis ĉe kuracisto kvin-minute babiladi. Mia flankulo demandis:

- Kiom estas la honorario de la d-ro?

- Mi diris:

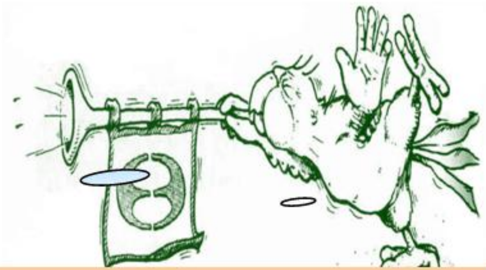
Volu demandi de s-ino sekretariino. Li iris ĉe ŝi kaj mi ekstaris kaj eliris la klinikon. Ekstere la aero estis plenoksigena kaj mi elspiris trankvile. Mi demandis min: "S-ro mensogulo! Se vi jam dirus la veron, ĉu vi mortus? Se vi dirus, ke vi ne scias anglan lingvon, ĉu vi deviĝus vicigi ĉenojn da mensogoj unu post la alia? Kaj fine vin turni al okulisto? Se vi ne dirus mensogon, kiu povus scii pri via malforta okulo kaj en juneco sen rezono logika uzi okulvitron." Mi alvenis al kruc-vojo. Fronte al mi en tria etaĝo granda tabulo pri angla lingvo altiris mian atenton kaj mi supreniris la ŝtuparojn. Kvin jarojn po tri fojoj semajne mi supreniris la ŝtuparojn kaj kvinfoje mi ŝanĝis la numeron de okulvitro. Post kvin jaroj mi nur povis aŭdi la informojn de BBC radio kaj spekti original-lingvan filmon. Amiko pri kiu mi longe ne havis informon, venis viziti min. Li demandis:

- Ĉu vi scias anglan lingvon? Kompreneble li serĉis tradukiston.

Mi ekvolis diri: Bedaŭrinde mi lasis okulvitron en la domo de kuzino sed ekvidis la okulvitron sur miaj okuloj!

(1) Karaĝ estas urbo okcidente de Tehrano, El: Revuo Golaga
Tradukis: M. Fahmi

Jen Novaĵoj



1

8-a Mezorienta Esperanto-Kunveno

Vizitu Tunizion kaj renkontu la nordafrikajn kaj mezorientajn esperantistojn

Renkontiĝo de esperantistoj el nordafrikaj kaj mezorientaj landoj en Tunizio en la jaro 2015-a.
Temo: **Tunizio: lando de renkontiĝo inter civilizoj.**
Loko: **Hammamet**
Datoj: **de la 28-a de marto ĝis la 2-a de aprilo 2015, inkluzive de postkunvenaj ekskursoj.**
Programo: **prelegoj, ekskursoj, artaj aranĝoj!**
Tute aparta konkurso pri kono de la poemoj de la tunizia poeto Abu-al-Kasim Aŝ-ŝabi .
Aliĝoj kaj informoj ĉe: **mezorienta.kunveno@esperanto.org**
aŭ ĉe http://ttt.uea.org/vikio/index.php/

2

FESTO 2014: muziko en Esperanto kaj diversaj atelieroj

(JEFO). Ĝi okazas ĉiu jare dum aŭgusto en Okcidenta Eŭropo. Tiu festivalo kunigas homojn el ĉiuj aĝoj kaj landoj ĉirkaŭ komuna amo por muziko, interŝanĝo, kaj revo pri mondo sen limoj.

Se Esperanto estas internacia lingvo, muziko estas internacia gusto kaj estas dum FESTO kiam kuniĝas ambaŭ, kaj esparantoparolantoj kaj lokaj muzikgrupoj por miksiĝi.



La aliĝilo troviĝas ĉi-tie: http://www.alesk.eu/festo2014/aligo/

Venu por malkovri Okcitana-provencon kaj ĝui someran naturon, babili Esperante, trovi novajn amikojn dum belegaj koncertoj (ĴeLe, Zhou-Mack Mafuila, Platano, Melono, Patric, Fara Nume, Flankenpaŝo, Jim Petit, Môrice Benin, Lou Dàvi en Dub, Krio de morto) kaj akustikaj koncertoj, dumtaga atelieroj (Salikplektado, sledgitaro, fabelrakontado, kanto, kantoverkado, ukulelo, masaĝo, ktp.), rilaksi kaj viziti ĉirkaŭaĵon!

3

lingvon oni lernas por utiligi ĝin ... kaj ne nur por babiladi pri ĝi !!!

Scienca kaj Teknika Esperanto-Biblioteko, STEB http://www.eventoj.hu/

La uzado en sciencaj kaj profesiaj kampoj tamen postulas – krom la entuziasmo – ankaŭ termin-arojn kaj fakajn esprimojn. Antaŭ ol verki iun ajn sciencan aŭ fakan artikolon oni devas konatiĝi kun la jam ekzistantaj terminoj, fakaj esprimoj kaj parolturnoj. Nia biblioteko STEB intencas helpi ĝuste en tiu tereno.



Kelkaj artikoloj el Scienca Revuo:
http://www.eventoj.hu/isae/scienca-revuo/index.html

Artikolojn de **FREŜAJ NUMEROJ** de Scienca Revuo vi trovas en la **papera** versio. Sciencan Revuon ricevas ĉiuj membroj de ISAE, aŭ vi povas aparte aboni ĝin. En tiu ĉi retejo estas troveblaj ankoraŭ nur kelkaj specimenaj, elektitaj artikoloj el ne ĉi-jaraj numeroj de Scienca Revuo. En la papera versio vi trovas plurfoje pli da materialo. Detalan enhavliston de la numeroj 163-195 vi povas trovi en la retpaĝoj de AIS. – Ni daŭre aldonas novajn artikolojn, kaj grandigas la kolekton de tiu ĉi retpaĝo.

Fakaj libroj kaj verkoj en Esperanto:
http://www.eventoj.hu/sciencverkoj/index.htm

Sendis: Herman Deceŭninck

IREA Raportas:



Restarigo de Irana sekcio de ILEI

La Internacia Ligo de Esperantistaj Instruistoj (ILEI) aprobis en sia Konferenco, en Montevideo (Urugvajo), la restarigon de la Irana sekcio de ILEI (IRLEI).

IRLEI jam por multaj jaroj estis landa sekcio de ILEI, sed en lastatempaj jaroj estis dormanta kaj tio kaŭzis ke ILEI nuligis ĝian ekziston.

Post la okazigo de la unua Irana Esperanto-Kongreso (IREK), Laŭ la kuraĝigo de LEE Jungkee estis decidita refondi la Iranan Ligon de Esperantistaj Instruistoj.

IRLEI nun alvokas la instruistojn de nia lingvo kaj aliaj Esperantistaj instruistoj al kunlaboro kaj helpo por ke ni havu fortan kaj prosperan agadon.

4

Pri Esperanto-grupo en Vajbero

H. Shafiee

Estas kreita Esperanto grupo en "Viber" por iranaj esperantistoj. Nuntempe partoprenas en la grupo ĉirkaŭ 70 personoj. Nur kelkaj tagoj post la fondiĝo de la grupo, venis proponoj pri okazigi Esperanto-kurson por partoprenantoj. Do, laŭ komuna decido, ni ekkomencis kurson laŭ regula plano je la naŭa post-tagmeze ĉiuvespere. La ideo estis bone akceptita kaj aktiva partopreno de la kursanoj kaŭzis ke ni atingu bonan rezulton. Nun estas planoj aldoni eksterlandajn partoprenantojn al tiu ĉi komunumo kaj tiel doni pli da motivo al la kursanoj. Menciindas ke en Viber la grupo povas esti maksimume 100 persona. Do, la limo kaŭzas ke la grupo pli harmonie lernu kaj praktiku la lern-objekton. Krome eblas sendi mallongajn video-klipojn kaj voĉ-rekordojn al la grupo. La novaj aliĝontoj estas bonvenaj. Interesantoj (iranaj aŭ eksterlandanoj) sendu siajn numeron aŭ kont-informon ĉe Viber al info(ĉe) espero.ir por aliĝi. Simila grupo estas kreita ankaŭ en "Whatsapp".

4-1

Elementa kurso de Esperanto en Saqez, Provinco Kurdestan

Okcidenta parto de Irano:



La 6n de julio 2014 partoprenis 8 gelernantoj la bazan kurson en Sharif eduka kulturcentro. La gelernantoj tre ĝuis lerni E-on kaj esprimis ke Esperanto estas facila kaj dolĉa lingvo. Ili decidis daŭrigi lernadon pli altnivele. Alia kurso ankaŭ en "Alvan" oficiala tradukejo daŭras. La instruistino estas fraŭlino Shler Karimi, saqeza esperantistino.

4-2

Baza kurso de Esperanto en Rasht, Provinco Gilan

Norda parto de Irano:

En Kuchesfahan, Rasht la centro de Provinco Gilan okazis baznivela kurso pere de samideano Akbar Sedagat. La kurso konsistis el 8 partoprenantoj kiuj laŭ la lastaj raportoj estas lernantaj E-on.

4-3

Seminario de Esperanto en Ŝiraz, Provinco Fars
Suda parto de Irano:





Ŝiraz estas la centro de provinco Fars en la suda parto de Irano. Lunde la 16an de junio okazis seminario en lingvoinstituto "Zabane Farda" (= lingvo de Morgaŭ) per regado de s-ro d-ro Andalibi kiu perzentis E-on kiel internacia lingvo diversflanke al ŝirazanoj.

4-4

Seminario de Esperanto en Nejŝabur, Provinco Ĥorasan

Orienta parto de Irano:

Seminario far d-ro Maĝid Ĝaafari profesoro pri angla lingvo kaj literaturo en universitato Nejŝabur okazis dum kiu li prezentis nian lingvon por studentoj kaj siajn esplorojn tiurilate.

4-5

Esperanto kaj traduko

Golamreza Azarhouŝang

Lingvo estas ege grava ilo por transformi informojn, sciojn, sciencojn, pensojn, spertojn, sentojn, kulturon, kaj artojn speciale kiam temas pri literaturo.

De tiam kiam homo komencis skribi, tiu transformado de informoj prenis pli gravan rolon inter homoj, ĉar oni ne plu bezonis buŝ-paroli kaj interkomuniki por interŝanĝi siajn ideojn kaj spertojn. Tiel pli rapide kaj facile ol antaŭe oni povas interŝanĝi siajn kulturojn kaj sciencojn. Tiu interŝanĝi donis ege gravan eblecon al ĉiuj popoloj en la mondo pli disvastigi siajn kulturon kaj sciojn kaj prontopreni en aliaj kulturoj kaj scioj apartenantaj al aliaj popoloj de la mondo.

De antikvaj periodoj, post apero de manskribaĵoj, tradukistoj, kiuj tiam ĝenerale ankaŭ mem estis aŭtoroj aŭ scienculoj, laŭ siaj interesoj aŭ ordono de potenculoj (kiel reĝoj) komencis traduki valorajn skrib-heredaĵojn de aliaj aŭtoroj, alinacie, por prezenti al siaj popoloj. Ĝuste de tiam komenciĝis la problemo de la elekto de anstataŭaj vortoj, kiuj povas bone esti kompreneblaj por siaj popoloj, sen miskompreno. Tiu problemo daŭre fariĝis pli serioza kun kresko kaj riĉiĝo de la lingvoj.

Traduko de iu lingvo al alia lingvo ne estas ĝenerale facila, sed kiam temas pri literaturo, tiu pli malfaciliĝas. Ĉar en kulturoj de ĉiuj nacioj estas multaj simboloj, mitoj, similigoj, metaforo, metonimio, amfibologioj, kalemburoj, alegorio, proverboj kaj aliaj ludmetodoj de lingvo. Pro tio, oni ne devas nur traduki rektan signifon de ĉiuj vortoj, sed devas bone scii ĝustan celon de la aŭtoro, por ke ne aperu multaj miskomprenoj kaj eĉ eble la kontraŭa signifo de la celesprimo de la aŭtoro.

Fakte por bone, korekte kaj fidele traduki iujn ajn librojn, artikolojn aŭ tekstojn necesas almenaŭ 4 kondiĉoj:

1- Bone scii la originalan lingvon
2- Bone scii la celan lingvo
3- Bone scii kaj koni la temon kaj enhavon (komprenaĵojn) de la traduk-teksto (libroj, artikoloj, prelegoj kaj paroladoj)
4- Bone scii karakteron kaj pensmanieron de la aŭtoro.

Sed por traduki la literaturon de alilingvo oni bezonas aliajn pliajn sciojn akj atentojn:

☞- Bone scii la stilon de la verko
☞- Bone komperni la muzikon kaj melodion de la elektitaj vortoj de la aŭtoro
☞- Kaj bone kapti lingvoludoj de la aŭtoro.

Ĉi tie mi ne volas diskuti pri lingvistikaj aferoj aŭ diversaj teorioj de traduko, kiu bezonas pli da tempo. Ekzemple, ĉu dum tradukado bezonas sekvi ĉiujn signifojn de la vortoj en la frazoj, aŭ ĉu nur enhavon kaj signifon de la frazo; ĉu traduki liberan komprenon de la frazoj, kaj fine ĉu devas pli atenti pri graveco de la melodioj kaj ritmoj de la vortoj aŭ ne? Ĉiukaze oni por bone traduki iun ajn tekston devas havi sufiĉe da anstataŭaj vortoj, (ne nur rektaj signifoj de la vortoj sed ankaŭ malrektaj kaj profundaj konceptoj de la vortoj aŭ terminoj) en cela lingvo. Kaj tio estas tre grava por traduki ĝuste enhavon, signifon kaj teknikon de la aŭtoro.

Se mankas la anstataŭaj vortoj kaj terminoj, la tradukisto devas mem elekti aŭ novenkonduki la vortojn, kiuj estu ne tre strangaj aŭ fremdaj por legantoj de la tradukita verko. Pro tio, ne ĉiuj, kiuj eĉ bone kaj flue povas paroli ambaŭ lingvojn(originalan kaj celan), kapablas traduki!

Ekzemple la Germana lingvo estas konata kiel filozofia lingvo, angla kiel scienca lingvo , franca kiel literatura lingvo, kaj persa kiel poezia lingvo. Do en iuj lingvoj oni havas multajn vortojn por bone esprimi siajn diraĵojn, komprenaĵojn k.t.p. Sed multaj aliaj nacioj ne havas sufiĉajn kaj ĝustajn vortojn kontraŭ tiuj vortoj en originala lingvo. Do, bezonas novaj vortoj kiuj antaŭe la popolo de la cela lingvo ne havis kaj ne konis tiujn ĉi vortojn.

Karakterizaĵoj de ĉiuj vivantaj kaj dinamikaj lingvoj estas ĉiam ŝanĝoj de la malnovaj kaj plu uzeblaj vortoj al pli bezonataj kaj uzeblaj nov-vortoj pro daŭraj ŝanĝiĝoj de la vivo, rilatoj, iloj, komprenaĵoj kaj sciencoj

k.t.p. Ju pli forta kaj dinamika la lingvo, des pli ŝanĝo de la vortoj kaj lingvo. Kiam rapideco de la kreo kaj novapero de la iloj, rilatoj kaj bezonoj de la vivo kreskas, oni bezonas pli da novaj vortoj. Tiuj nacioj kaj popoloj, kiuj malrapide antaŭenigas siajn vivon kaj kulturon (materie aŭ ne materie) mankas al ili vortoj kaj tiel influas kaj fluas la novaj kreitaj vortoj de originala lingvo al ilia lingvo. Nuntempe multaj novaj vortoj influas al diversaj lingvoj en la mondo kaj oni simple akceptas tiujn vortojn kaj miksas ilin kun siaj gramaktikaj reguloj ĝuste aŭ mise. Teknologiaj vortoj prenas grandan lokon tiurilate. Ekzemple la vortoj televido, radio, mobajlo (portebla telefono), aŭto, trajno, komputilo K.t.p.

Do, tiuj lingvoj, kiuj havas eblecon kaj kapablon ĉiam daŭre riĉigi sin kaj krei kaj renovigi vortojn por esprimi ĉiujn bezonatajn nomojn kaj komprenaĵojn laŭ radikoj kaj gramatikaj reguloj laŭ sia lingvo, tiu lingvo estas pli vivanta kaj dinamika. Komprenble kiam temas pri literaturo, neniu lingvo kapablas bone transfomi signifojn(surfacan kaj profundan) kaj ritmojn kaj melodion de la vortoj de originalaj lingvoj al sia lingvo.

Kiel oni povas traduki bele, ĝuste kaj profunde la poemon de Hafez el persa lingvo al aliaj lingvoj? Aŭ poemoj kaj teatraĵoj de Ŝekspiro aŭ Geothe al alia lingvo. Eĉ ekzemple la nunaj britoj ne konas multajn vortojn de la Ŝekspir-a periodo (tempo de Viktoria reĝino) kiu ankaŭ estas angla lingvo, sed la malnova.

Por pli kompreni mian diraĵon, eble bezonas kelkaj ekzemploj el persa lingvo:
La unua estas parto de iu poemo el Hafez:

فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم
بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم

Tiun verson tradukis la mondfama kaj nobelpremia kandidato, William Auld skota poeto kaj esperantisto al angla lingvo kaj Esperanto. La esperanta traduko:

Larĝe parolas mi, kaj pri l' parol' mi fieras
Sklavo de l' am' mi estas, en du mondoj mi liberas

La angla traduko:

Freely I speak, my words delight my heart
Love's slave am I, in two worlds play my part

Oni povas tuj kompreni ke William Auld kiu mem estas lerta poeto, povis sukcese traduki la signifon de la verso kaj ankaŭ iom klopodi pri estetiko de la vortoj, sed kiam temas pri ritmo kaj melodio, tute estas alia. Kaj tio fakte ne estas lia kulpo, sed temas pri kapableco de ĉiuj lingvoj.

Nun alia parto de iu poemo de Nima Yuŝiĝ:

می‌تراود مهتاب
می‌درخشد شب تاب
نیست یک دم شکند خواب در چشم کس و لیک
غم این خفته‌ی چند خواب در چشم ترم می‌شکند

Traduko al Esperanto per mi:

Eksudas lunbrilo
Lumigas luciolo
Ne estas iu momento, kiu ĝenus dormon de okulo de iu, sed
Tristeco de tiuj dormantoj, haltigas dormadon de miaj malsek' okuloj

Hazarde en parto unu kaj du, mi povis elekti frazojn, kiuj havas saman nombron de la vortoj kaj literoj, gramtik-reguloj kaj ritmo, sed en aliaj du partoj, ne plu eblis.

Multaj lingvistikoj kritikas ke Esperanto ne havas kapablon, eblecon kaj sufiĉan historion por havi tiel riĉajn kaj perfektajn vortojn, kiuj donas eblecon kaj avantaĵon por bone kaj profunde traduki literaturajn librojn aŭ eĉ filozofiajn librojn kaj profundajn komprenaĵojn kaj signifojn. De iu flanko ili pravas. Ĉar Esperanto ankoraŭ ne estas tiel riĉa por havi ĉiujn vortojn kiel aliaj riĉaj kaj vivantaj lingvoj. Sed aliflanke ili ne pravas, ĉar ili ne atentas pri ebleco, vigleco kaj dinamikeco de Esperanto.

Kiam Ludoviko Zamenhof kreis kaj fondis la lingvon Esperanto, malpli ol 1000 vortoj estis uzataj por unuaj verkaĵoj, tamen tiu lingvo malgraŭ sia juna historio kompare kun longaj historioj de multaj vivantaj lingvoj, sukcese kaj nekredeble rapide kreskis kaj aperis multege da novaj vortoj, dank' al sia gramatik-regula potenco, kiu donas eblecon por preskaŭ ĉiujn vortojn multobligi, kaj pro fleksebla kapablo kaj vigleco, ankaŭ tuj povas preni proponitajn vortojn de aliaj lingvoj, kiuj povas facile kaj belege adaptiĝi kun Esperanto. Eĉ tiu karakterizo de Esperanto, kiu donas gramatikan karakteron al la vortoj per finaĵoj kaj ebleco de ie ajn meti ilin en la frazo, pli vastigas eblecon ludi kun vortoj dum literatura

tradukado, kaj doni zorgon por pli da ritmoj, melodioj kaj stiloj de verkoj de aŭtoroj de alilingvoj.

Mi pensas ke akademio de Esperanto, povas elekti ne nur unu vorton por ĉiuj mankantaj vortoj, sed ankaŭ elekti kelkajn vortojn kontraŭ unu signifo, ĉar tiel oni havas pli da ebleco por zorgi pri estetikoj de la vortoj kaj pli da kapableco por ĉefe literaturaj aferoj. Ekzemple en riĉaj lingvoj estas multe da vortoj. Ekzample por verboj, adjektivoj kaj adverboj kontraŭ unu signifo kiuj donas eblecon por bone elekti nesecan vorton por lingvoludo. Sed en Esperanto mankas tiu vasta ebleco kaj kapablo.

Mi kredas kaj esperas ke en frua estonteco ni havu tiel belan kaj riĉan lingvon, kiel ĉiuj pro avantaĝo de simpleco kaj diverseco, deziros traduki siajn kulturajn heredaĵojn en nian E-lingvon.

Fine, mi deziras doni ekzemplon pri mia sperto. Mi tradukis kvar literaturajn librojn el Esperanto al persa lingvo, kies originalaj lingvoj estis japana kaj hungara kaj ankaŭ kelkajn novelojn, kiuj aperis en literaturaj ĵurnaloj en Irano kaj cetere mi tradukis du medicinajn librojn, kies originalaj lingvoj estis japana kaj ĉina. Kiam temis pri sciencaj libroj, mi tre facile povis traduki ilin, sed kiam temis pri literaturaj verkaĵoj estis ege malfacile kaj almenaŭ mi ne povis laŭ estetika vidpunkto bone traduki ilin, kaj kompreneble por signifoj ne estis problemo.

Kaj lasta punkto temas pri Yumeiho, japana kurac-masaĝo, kiun mi lernis en Japanio kaj instruis tutmonde. Kiam d-ro Saionji volis disvastigi sian kurac-metodon tra la mondo, li pensis ke nur povas helpe de Esperanto pli rapide traduki sian libron al diversaj lingvoj kaj tiel disvastigi ĝin. Kaj li prenis la sloganon: "Esperanto por Yumeiho kaj Yumeiho por Esperanto." Tiu ĉi ideo estis ege bona kaj efika kaj li sukcese vidis ĝian fruktodonon. Li eĉ pro sia celo dungis Reza Kheirkhah, Iranan esperantiston por tiu afero kaj Reza laboris dum 8 jaroj kun li en Tokio. Lia libro jam estas tradukita al pli ol 30 lingvoj kaj mi mem prezentis ĝin en kvin kontinentoj kaj ĉirkaŭ 30 landoj, dank' al Esperanto kaj esperantistoj. Ĉu tiu ne montras kapablecon kaj eblecon de Esperanto kaj esperantistoj? Mi mem pensas ke jes!

Artikolo pri la festo Tirgano

Tirgano estis la plej fama somera festo en antikva Irano (Perso). Ĝi estis tiel grava kiel Naŭruzo kaj Mehregano.

Laŭ irana kalendaro, en la 10a de Tir-monato (la 1-a de julio) zoroastrianoj celebras tiun tagon en Irano, sed bedaŭrinde nuntempe pro migrado kaj urba vivo oni festas simple. Dum antikva tempo kelkaj tagoj antaŭ la festo oni purigis la domojn kaj preparis tradiciajn kukaĵojn. La festo daŭris dek tagojn kunekun dancoj kaj kantoj.

Laŭ antikvaj mitoj de Persujo, post longa milito inter Irano kaj Turano, Manuĉehro La reĝo interkonsentis pri paco kun Afrasiabo la reĝo de Turano. Sed estis kondiĉo. Kiel kutime Afrasiabo volis trompi irananojn, pro tio li volas ke iranano pafu unu sagon kaj kie ĝi trafos tie estos la landlimo inter Irano kaj Turano.

Araŝo la heroo de Irano sur monto pafis la sagon. Laŭ onidiroj kaj rakontoj, li pro sia kredo kaj amo metis sian animon en sagon. Ĝi transsaltis mil kilometrojn. Kiam la sago trafis al jugland-arbon, tiam Araŝo forpasis. Irananoj honoris ĉi tiun tagon kiel memorfesto de Araŝo.

Ankaŭ laŭ mitologio Tiro havas alian signifon, ĝi estas la nomo de stelo de pluvo, ĝi aperas en ĉielo kaj anoncas bonan novaĵon "La pluvado-$_n$". Tiro ĉiam militas kun la sekec-demono por helpi kamparanojn.

Laŭ ĉiu el signifoj de Tirgano, ni lernas respekti naturon kaj scias kiom grava estis naturo kaj ties elementoj kiel akvo, aero kaj tero por niaj saĝaj prapatroj.

El: Gahŝomari va ĝaŝanhaje Irane bastan
Verkis: Hashem Razi
Tradukis: Nader Zandi

El: **libera folio**

SENDEPENDA MOVADA BULTENO

Antaŭ 127 jaroj, la 14an de julio 1887 (la 26an de julio, laŭ la Gregoria kalendaro) en la presejo de Ĥaim Kelter (Varsovio) aperis 42-paĝa broŝuro "Internacia lingvo. Antaŭparolo kaj plena lernolibro (por Rusoj)". Ĉi tiun daton oni nun solenas kiel la naskiĝdaton de Esperanto.

Legu pli detale en La Balta Ondo: http://sezonoj.ru/2012/07/eo125/

Esperanto-tago en Irano, 127 jariĝo



Irana Esperanto Asocio sendis mesaĝetojn (SMS Mesaĝoj) al ĉirkaŭ 400 esperantistoj kaj interesantoj pri la lingvo informigante kaj gratulante la 26-an de Julio, la Esperanto-tago. En sociaj grupoj tra la interreto ankaŭ okazis informo-dono pri tiu ĉi tago. En Tehrano, 12 esperantistoj kunvenis en IREA-oficejo por okazigi la kutiman "Monata Prelego"-n. La temo de ĉi-monata prelego estis FLAM-analizo. La ideo por prelegi pri tiu temo estis la projekto de UEA en kiu oni faris la analizon por la Esperanto-stato en Bulgario. En la kunsido, la vicprezidanto de IREA inĝerniero Hamzeh Ŝafiee unue prezentis informojn pri la analizo mem kaj ĝiaj specifoj, kaj poste estis diskuto pri la stato de enlanda movado. Fine estis konsentita ke la analizo iom pli estu prilaborota kaj la rezulton oni utiligu por difini strategiojn al plibonigo de la movada situacio.

De:



Kaj …

Antaŭaj numeroj disponeblas

Nomo:
Familia Nomo:
De numero: Ĝis numero:
Adreso:

Poŝt-kodo: Telefono:

E-poŝto:

Sendu la peton al la adreso:
E-poŝto: info@espero.ir

Bonan legadon,
Irana Esperantisto

Ĝis:



Troveblas Ĉe: www.espero.ir